

اصول استنباط چگونه پدید آمد؟

به قلم استاد فقید «محمود شهابی خراسانی»

اشاره:

کتر حقوقدان معمری است که استاد فقید محمود شهابی خراسانی، استاد دانشگاه تهران را شناسد و کمتر کتابخانه‌ای از کتابخانه‌های حقوقدانان از تألیفات ارجمند و گرانقدر آن فاضل فقید خصوصاً «ادوار فقه» و «رهبر خرد»ش خالی است.

در دهه سی و چهل، آن بزرگ، خود تدوین اصول و قواعد فقه را در دانشکده حقوق تهران بر عهده داشت و تألیف به ظاهر خردی که به نام «تقریرات اصول» در آن سالها تدوین می‌شد، حاصل دیدگاههای وی در دانش اصول بود. نظر بدان که وی در مقدمه همان کتاب، فصلی رسا را به چگونگی پیدایش دانش اصول فقه ویژه داشته است، برای بازشناخت تاریخ دانش یاد شده، هیچ نوشته‌ای را گرانتر از مقدمه استاد فقید بر آن کتاب ندیدیم از آن رو در صفحات آتی به درجش اهتمام شده است.



پڙو، شڪاهه علوم انساني و مطالعات فرېنڊي
پرتال جامع علوم انساني

تاریخ حدوث اصول و چگونگی تطور آن

پیش از این که مباحث اصلی صناعت «اصول فقه» طرح گردد، شایسته چنان است که برای روشن شدن جهات تاریخی این فن در پیرامون مسائل زیر، که تاکنون در رساله و کتابی جمع و شرح نشده، توضیحاتی داده شود. از این رو با رعایت اختصار، که بنای این درس بر آن است، آن مسائل یاد و شمه‌ای از آنچه موجب توضیح آنها می‌باشد در اینجا ایراد می‌گردد:

۱- چرا فن «اصول فقه» به وجود آمده است؟

۲- کی مسائل این فن پیدا شده است؟

۳- نخستین کسی که در این فن تألیف کرده که بود؟ و پس از آن اصول فقه چه راهی را پیموده است؟

۴- در مذهب شیعه از کی مسائل این فن مورد استناد شده و سیرش در این مذهب به چه طریق بوده است؟

۱- چرا فن اصول فقه به وجود آمده است؟

دیانت مقدم اسلام، که اساسش بر تهذیب فرد و تکمیل جامعه استوار گشته، برای اصلاح عقاید و تزکیه اخلاق و تنظیم آداب و حقوق اجتماع، بیانات، دستورها و قوانینی آورده و همه آنها را، به طور اجمال یا به تفصیل، در طی قرآن مجید فهمانده و به مردم رسانده است.

پس درباره همه شؤون مادی و معنوی زندگانی بشر، خواه آداب و رسوم عادی باشد و خواه امور اخلاقی و خواه قوانین و حقوق اجتماعی، مرجع اساسی اهل اسلام، قرآن حمید

است یعنی بر هر فردی لازم است که در پندار و کردار و گفتار خود چنان باشد که خدا خواسته و در کتاب آسمانی خود دستور داده است.

کسانی که در آغاز ظهور اسلام می‌زیسته و به شرف ادراک عصر پیغمبر (ص) مشرف گشته، در مقام انجام وظیفه دینی و پیروی از دستورهای قرآن کمتر دچار سختی و دشواری بوده‌اند. چه، قرآن به زبان ایشان نزول یافته و به طور مستقیم، خود آنان مخاطب واقع شده‌اند پس به آسانی به مقاصد آن پی می‌برده و حقایقش را ادراک می‌کرده‌اند و اگر بر حسب اتفاق، چنان پیش می‌آمده که گاهی ادراک مطلبی بر ایشان دشوار می‌شده به طوری که به نیروی هوش و اندیشه خود نمی‌توانسته‌اند به حقیقت آن پی برند و مقصود را دریابند باز زیاد دچار اشکال نمی‌شده‌اند چون به خود پیغمبر (ص) دسترسی داشته و می‌توانسته‌اند بی‌اینکه رنج بحث و جدال بر خود هموار کنند، از شخص پیغمبر (ص) مورد اشکال را توضیح بخواهند و حقیقت مقصود را به دست آرند. از همین جهت در آن عصر، که «عصر سعادت» خوانده شده، به هیچ یک از علوم اسلامی، که در دوره‌های بعد بر حسب ضرورت، یکی پس از دیگری پدید آمده، نیازی نبوده است.

بعد از اینکه پیغمبر (ص) رحلت کرد قرآن مجید و پاره‌ای از اقوال و آثار که در مقام توضیح مقاصد عالیة قرآن از آن حضرت صدور یافته و در فن «درایه» به نام «سنت» مصطلح گشته، و نقل و حکایت آنها به عنوان «حدیث» و «خبر» خوانده شده، برای مردم برجا ماند تا بدان وسیله وظایف و تکالیف دینی خویش را استفاده کنند.

این استفاده در اوایل، چندان دشوار نبوده، چه از طرفی حوزه اسلام هنوز زیاد توسعه نیافته و شماره پیروان دین بسیار بالا نرفته بوده است و از طرفی دیگر کسانی که خودشان به شرف ملاقات پیغمبر (ص) فائز گشته و از آن حضرت توضیحات و سخنان شنیده بودند وجود داشتند. به علاوه قضایایی که مورد ابتلا واقع می‌گشت قضایایی تازه و بی سابقه نبود که درباره آنها به طور عموم یا به وجه خصوص، چیزی از پیغمبر (ص) نرسیده باشد. لیکن کم‌کم کشور اسلامی رو به توسعه می‌رفت و پیروان دین فزونی می‌یافت، نیاز مردم تازه متدین به دانستن دستورها و احکام دینی، به ویژه قوانین اجتماعی و حقوق

اسلامی، روز افزون می‌گشت و قضایایی تازه و بی سابقه رخ می‌داد که بر خلفای صحابه لازم بود حکم آنها را به دست آورند و در دسترس مردم نهند تا مردم به وظیفه دینی خویش آگاه شوند و به موجب آن عمل کنند.

از این هنگام بود که استفاده از نصوص قرآن مجید و متون اخبار و احادیث عرصه‌اش تنگ می‌نمود و «رأی» یا به میان نهاد؛ پس برخی از صحابه دست به دامان «رأی» زده یعنی موافق نظر و اجتهاد خویش که به عنوان رأی اشتهار یافته و اصطلاح شده فتوا می‌دادند.^۱

گفته‌اند: خلیفه اول چون نسبت به موضوعی، در کتاب و سنت نصی نمی‌دید صحابه را جمع می‌کرد و با ایشان درباره آن امر مشاوره می‌نمود و رأی می‌گرفت و چون اتفاق آراء حاصل می‌شد به حسب آن «رأی» حکم می‌داد.

خلیفه دوم هنگامی که شریح، قاضی معروف را به عنوان «قضا» به کوفه گسیل داشته، به وی دستور داده است: انظر ما یتبین لک فی کتاب الله فلا تسئل عنه احداً و مالهم یتبین لک فاتبع فیه سنة رسول الله و ما لم یتبین لک فی السنة فاجتهد فیه برأیک؛ نخست به کتاب خدا نظر افکن و چون چیزی را در آن روشن و مبین دیدی از هیچ کس درباره آن پرسشی مکن و اگر بیانی در کتاب خدا نیافتی از سنت پیغمبر (ص) پیروی کن و اگر در آن

۱. مراد از «رأی» نه آن بوده که حکمی به کلی نامتناسب با قوانین قطعی اسلام و بیگانه نسبت به احکام دین، از روی دلخواه و به فکر شخصی خویش، وضع کنند بلکه شاید منظور از آن نظیر چیزی است که در این عصر از عبارت «استفاده از روح قانون» خواسته شده است پس در حقیقت در صدر اسلام هم هنگامی که در موردی از کتاب یا سنت نسبت به آن مورد نصی به نظر نمی‌رسید خلفاء صحابه ناگزیر قوانین عام و مقاصد کلی اسلام را در نظر می‌گرفتند و حکم آن مورد مخصوص را با رعایت آن قوانین و مقاصد عام (یا به اصطلاح برخی از فقیهان، «مصالح مرسله») استنباط و معین می‌کرده و این عمل اجتهادی خویش را به نام «رأی» می‌خوانده‌اند بلکه می‌توان گفت «رأی» به این معنا در زمان خود پیغمبر (ص) نیز سابقه داشته و کسانی که لیاقت علمی و قوت فکرشان محرز و اطلاعات دینی آنان کامل بوده استنباط و رأی ایشان مورد قبول واقع می‌گشته است.

شیخ طوسی در کتاب «عده» و برخی دیگر در تألیفات خویش، حدیثی روایت کرده‌اند بدین مضمون که: پیغمبر (ص) یکی از اصحاب را خواست به یمن بفرستد از او پرسید: در کارها چه خواهی کرد؟ در پاسخ گفت: «موافق قرآن و اگر نصی از قرآن نیافتم به حسب سنت و اگر به آن هم نائل نشدم به موجب «رأی» خود عمل خواهم کرد» پیغمبر (ص) او را تحسین گفته و به یمن گسیل داشت.

هم بیانی ندیدی به اجتهاد و رأی خویش کار کن.

چون از عبدالله مسعود در موضوع حکم «مفوضه» سؤال شده چنین پاسخ داده است: «اقول فیها برای فای یکن صوابا فمن الله و ان یکن خطا فمنی...» من رأی خود را می‌گویم اگر درست باشد از خدا و اگر خطا باشد از من می‌باشد.

با اینکه در این هنگام اندکی دشواری در کار پدید آمده باز هم باید گفت دانستن وظایف دینی در آن زمان، نسبت به اعصار متعاقب آن بسیار آسان بوده است. چه هر کسی در آن دوره یا خودش به طور مستقیم از پیغمبر (ص) تکالیف دینی خود را پرسیده و پاسخ شنیده و یا اینکه کسانی دیگر از پیغمبر سؤالاتی کرده و آن حضرت جواب گفته و آن شخص حاضر بوده و بر تکلیف دینی وقوف یافته است و بر فرض اینکه نسبت به موضوعی حکم آن را بی واسطه از خود پیغمبر (ص) شنیده بوده است باز اشخاصی وجود داشته‌اند که آنان حکم آن موضوع را پرسیده و تعلیم گرفته و برای کسانی که از محضر پیغمبر (ص) غایب بوده نقل می‌کرده‌اند و چون این اشخاص از همه جهت معروف بوده و شنونده، آنان را به خوبی می‌شناخته در رد و قبول سخن آنان تردیدی برایش پیش نمی‌آمده است از این رو در صورتی که به ایشان وثوق و اعتماد می‌داشته گفته، آنان را چون گفته خود پیغمبر (ص) می‌انگاشته و بی شک و تردید، بدون بحث و فحص، به آن عمل می‌کرده است. این دوره (دوره صحابه) هم سپری شد.^۱ و دوره تابعان پیش آمد و از آن پس باز نوبه به دوره تابعان آنان (به اصطلاح تابعان تابعان) رسید و به تدریج مردم از عصر سعادت دور شدند، کشورهای اسلامی توسعه یافت، احادیث و سنن پراکنده گشت،

۱. ابواسحق شیرازی در «طبقات الفقهاء» گفته است: «عصر صحابه در میان نود هجری تا سال صدم انقراض یافته» آنگاه از واقعی نقل کرده که وی گفته است: «آخرین صحابی که در کوفه وفات یافته عبدا... بن ابی اوفی (۸۶) بوده است و آخرین کسی که در مدینه درگذشته سهل بن سعد ساعدی بوده که در سال ۹۱ به سن صد سالگی مرده است. و آخرین صحابی که در بصره مرده انس بن مالک (متوفی به سال ۹۱ یا ۹۳) بوده است و آخرین کسی از صحابه که در شام رحلت کرده عبدا... بن یسر (متوفی به سال ۸۸) بوده است و از همه کسانی که به دیدار پیغمبر (ص) نائل شده و بعد از وفات پیغمبر (ص) بیشتر زیسته و بعدتر مرده است طفیل بن عامر بوده چه طفیل بعد از سال صدم وفات یافته است.

در چگونگی حال ناقلان سنن و راویان آثار جهل و شک به هم رسید، در پیروان دین از لحاظ زبان، طرز فکر، اندازه معلومات و چگونگی عادات و اخلاق و رسوم و آداب، اختلاف و تفاوت فراوان پدید آمد؛ بدین جهت کار فهم وظایف و تکالیف دینی به کلی دگرگون شد، بدین گونه که هر اندازه در عصر خود پیغمبر (ص) و حتی در ایام صحابه، دانستن تکالیف و پی بردن به احکام دینی آسان بود در این دوره‌ها پیچیده و دشوار شد به طوری که برای پی بردن به تکالیف دینی جز از بحث و فحص فراوان چاره و گریزی نماند.

از این موقع لازم افتاد که در پیرامون چگونگی حال ناقلان سنن و آثار و راویان احادیث و اخبار، تا حدی، دقت و تحقیق به عمل آید. چه از همان آغاز ظهور اسلام در میان ملت اسلام اشخاصی بودند که به ظاهر اسلام را پذیرفته و از اهل آن به شمار می‌رفتند لیکن در باطن نه تنها معتقدات اسلامی ایشان را پایه سست بود، بلکه با آن اساس، دشمن و مخالف و از جان و دل، بدخواه و مزاحم بودند، از این رو برای موهون ساختن اسلام و پریشان کردن خاطر مسلمین، روایات و احادیثی از پیش خود می‌ساختند و آن مجعولات و موضوعات را به پیغمبر (ص) نسبت می‌دادند حتی در زمان حیات آن حضرت تنی چند ازین گروه ناستوده به این کار زشت ناپسند دست زدند به طوری که پیغمبر (ص) مکرر به مسلمین حقیقی سفارش می‌داد^۱ که از این گونه تبه‌کاران دغل باز و دسایس ایشان بر حذر باشند و تا ناقل روایت و حدیثی را به طور کامل مورد تفحص قرار ندهند و درستی و نادرستی نسبت آن حدیث را مشخص ندارند به مرتبه تصدیق یا مرحله عملش نگذارند. پیروان دین و اهل ایمان که از طرفی می‌خواهند واقعه را احراز کنند؛ یعنی حکم خدا را چنانکه رسیده به دست آرند و تکلیف دینی خود را چنانکه شاید باید، به انجام رسانند و از طرف دیگر به واسطه بعد عهد نسبت به زمان شارع مقدس و یاران و پیروان او و در هم و بر هم شدن احادیث، مجهول ماندن حال راویان و محدثان،

۱. در کتب خاصه و عامه روایاتی در این زمینه وارد شده است از جمله امام شافعی، در رساله معروف خویش، به اسناد خود، حدیث کرده که روزی پیغمبر (ص) پس از اینکه یهود را دعوت کرد و ایشان دروغهایی به حضرت عیسی نسبت دادند بر منبر برآمد و طی خطبه‌ای چنین گفت: «و ان الحدیث سیفشوعنی فما اتاکم عنی یوافق القرآن فهو عنی و ما اتاکم یخالف القرآن فلیس منی»

مشکوک گشتن منظور از پاره‌ای از کلمات و عبارات، معارض یا مزاحم شدن برخی از روایات، و اموری دیگر از این قبیل، اشکالاتی فراوان پیش آمده و برای رسیدن به واقع سدّ و مانع گشته ناگزیرند که به تمام قوا کوشش کنند و تا جایی که می‌توانند سدّ و مانع را از میان بردارند و به وسیله بحث و فحص خاطر خود را آرام سازند. از این رو باید نخست در پیرامون روایان سنن و ناقلان آثار به فحص و تحقیق پردازند. عادل را از فاسق و مطرود را از مقبول جدا سازند و مدلل دارند که چگونه خبری حجت است و باید به مفاد آن عمل شود و کدام خبر چنین نیست. آنگاه احادیث و روایاتی را که مورد قبول شده، یعنی اطمینان به هم رسیده که از پیغمبر (ص) صدور یافته، جمع آوری کنند تا دومین اصل از اصول استناد و دلیل دوم از ادله اجتهاد نیز مانند اصل اول (قرآن مجید) به صورت جمع و ترتیب درآید و در نتیجه چنانکه این اصل (احادیث) در صدر اسلام مورد استفاده و استناد اسلاف بوده اخلاف هم تا روز رستاخیز بتوانند به وسیله استناد به آن، احکام خدا و تکالیف خود را استنباط کنند و در حقیقت به رهنمایی و پیشوایی این دو اصل (کتاب و سنت) وظایف خویش را بشناسد و به کار بندند.

در این دوره که اخبار و احادیث به صورت جمع و تدوین درآمد، اشکالاتی پدیدار گردید که در دوره پیش موضوع نداشت، فی المثل، در دوره پیش هرگاه کسی حکم چیزی را نمی‌دانست، چنانکه دانستیم، به پیغمبر (ص) مراجعه می‌کرد و به مقصود خود دست می‌یافت بی آنکه احتیاجی باشد که در صدد تفحص و تحقیق بر آید که آیا در میان دستورهای صادر از پیغمبر (ص) دستوری دیگر که با این مورد بستگی داشته باشد هست یا نه؟ و آیا آن دستور با این سخن که بی واسطه از شخص پیغمبر (ص) شنیده مخالف است یا مناسب؟ و آیا چه نسبت میان آنها موجود است، عام و خاص است یا مطلق و مقید یا ناسخ و منسوخ یا امثال اینها؟

خلاصه آنکه در دوره پیش به واسطه دسترسی و مراجعه به خود پیغمبر (ص) یا صحابه وی شخص مکلف آنچه را باید و شاید در می‌یافت و تکلیف دینی خود را به خوبی تشخیص می‌داد پس به هیچ گونه نگرانی و تردیدی دچار نمی‌شد لیکن در دوره تابعان و

دوره‌های متعاقب آن به صرف دیدن یک حدیث (بلکه آیه نیز) درباره موضوعی، حکم قطعی آن موضوع به دست نمی‌آید و نمی‌توان، برفور، به مفاد آن عمل نمود زیرا ممکن است آن حدیث «عام» یا «مطلق» باشد و حدیثی دیگر در میان احادیث جمع شده باشد که آن را تخصیص دهد و محدود سازد و موضوع مورد بحث از مصادیق آن «خاص» یا از افراد این «مقید» باشد پس خواه ناخواه در این زمینه مسائلی به میان می‌آید که بر خواستاران «احراز واقع» بحث و فحص از آن مسائل لازم و حل و تصفیة آنها ضرور می‌گردد.

همچنین مسائلی مربوط به چگونگی الفاظ وارد در کتاب و سنت به هم می‌رسد و مباحثی درباره حجت بودن یا نبودن «ظواهر» پدید می‌آید (بر این روش، مباحثی دیگر که در اصول مطرح شده و این فن از آنها تألیف گشته است) که همه آنها، برای کسی که بخواهد احکام دینی و تکالیف شرعی واقعی خود را به دست آورد، مورد نظر واقع می‌گردد و ناگزیر باید در آن گونه مسائل از دو طرف تردید یکی را به طور قطع و یقین، راجح داند پس آن را اختیار و پیروی کند.

از همین دوره، این بحث نیز بجا افتاده که آیا جز دو اصل یاد شده (کتاب و سنت) دلیل اصلی دیگر نیز هست که در مقام استنباط احکام و تکالیف بتوان به آن استناد کرد یا نه؟ یعنی آیا، بر فرض، «قیاس» که به نظر برخی در ردیف ادله و اصول استنباط قرار یافته، باید بر دو اصلی که مورد اتفاق است (کتاب و سنت) افزوده شود یا اینکه قیاس بی اساس است و بی اعتبار. و نمی‌توان آن را جزء اصول و ادله استنباط شناخت و اصول ادله همان کتاب است و سنت و اجماع^۱؟ پس لازم افتاده که در این زمینه هم گفت و گو به عمل آید و نفی و اثبات موضوع روشن گردد.

همچنین درباره «اجماع» که از همان آغاز اسلام مورد استناد شده^۲ و از آن پس به

۱. یا چنانکه عقیده مجتهدان شیعه بر آن قرار یافته، کتاب است و سنت و اجماع و عقل یا چنانکه از امام مالک نقل شده، کتاب است و سنت و اجماع و قیاس و عمل اهل مدینه.
 ۲. نخست در مورد تعیین خلیفه و پس از آن، به گفته برخی، درباره احکام، چنانکه نقل شده که

احکام فرعی سرایت یافته و تقریباً، به اتفاق مذاهب، یکی از ادله و اصول استنباط به شمار رفته باید مباحثی طرح گردد از این قبیل: اجماع یعنی چه؟ اقسامش چند است؟ کدام قسم از آنها حجت است؟ برای چه حجت است؟

خلاصه آنکه در پیرامون این مسائل و امثال آن، که در فن اصول مطرح گشته، گفت و گو ضرورت یافت و به زودی زمینه مهیا گردید که همه آن مسائل و مباحث به صورت تألیف درآید و علمی مشتمل بر این مباحث و متکفل تحقیق و تنقیح آن مسائل تهیه و موجود گردد تا استنباط احکام فقهی از روی ادله و مدارک مربوط خود بر اساس محکم قرار یابد.

پس عوامل و علل یاد شده، نخست تولید و پس از آن تدوین علم اصول را ایجاب کرد و این علم که به حقیقت، یکی از مآثر اسلام و از مفاخر دانشمندان محقق این آیین پاک است به عرصه ظهور رسید.

۲- کی مباحث این فن پیدا شده؟

از آنچه در زمینه علل پیدا شدن فن اصول گفته شد، تا حدی زمان پیدا شدن آن نیز روشن گشت؛ با همه اینها برای اینکه این مطلب روشنتر گردد لازم است متذکر باشیم: برای پی بردن به این موضوع که «اصول» از چه زمانی پیدا شده، ضرورت ندارد که رنجی فراوان و کوششی بسیار تحمل شود تا به دست آید که در چه زمانی همه مسائل کنونی آن بدین صورت فراهم آمده تا آن زمان مبدأ ظهور این فن قرار داده شود بلکه همین اندازه کافی است که معلوم شود، دست کم یکی از مسائل «اصول» از چه زمانی طرح و مورد نظر و بحث شده است، زیرا اصول از فنونی نیست که تحقق آن به فراهم آمدن تمام مسائلی موقوف باشد بلکه اصول، فنی است که می شود بر حسب نزدیکی و دوری مردم نسبت به

● خلیفه اول هرگاه حکم موضوعی را در کتاب و سنت نمی یافته با بزرگان صحابه در آن باره مشاوره می کرده و رأی مورد اتفاق را به موقع عمل می گذاشته پس در حقیقت، اتفاق آرای صحابه، همان اجماع است که جواز استناد به آن در دوره های بعد مورد نظر و بحث واقع شده است. ابواسحق شیرازی در کتاب «طبقات الفقهاء» از شعبی نقل کرده که چنین گفته است: «من سزه ان یأخذ بالوثیقه فی القضاء فلیأخذ بقضاء عمر فانه کان یستشیر»

دوره تشریح (عصر پیغمبر، ص)، یا بر حسب جهاتی دیگر، مسائل و مباحث آن کم و زیاد گردد چنانکه، فی‌المثل در عصر صحابه یا تابعان از «خبر ثقه» گفت و گو کردن و درباره حجت بودن یا نبودن آن بحث نمودن شاید مورد نداشته^۱ لیکن در همان عصر و دوره گفت و گو کردن در پیرامون «رأی» و «قیاس» و بحث از حجت بودن یا حجت نبودن آنها که بحثی است اصولی مورد داشته و بجا بوده است. پس اگر فرض شود که امثال این مسائل در همان عصر، مطرح شده و مورد اختلاف و نفی و اثبات واقع گشته، باید همان زمان آغاز پدید آمدن این فن به شمار رود و تصدیق شود که از همان اوان هسته اصلی فن اصول افشاندن شده و به مرور زمان راه نشو و ارتقا را پیموده و مسائلی لازم یا متناسب بر آن افزوده گشته است.^۲

شافعی^۳ در کتاب «الرساله» در طی بحث از حجت بودن «خبر واحد» چنین نوشته

۱. گرچه به طوری که گفته شده در همان دوره درباره این امر سخن به میان آمده چنانکه گفته‌اند: عمر خبری را نمی‌پذیرفته مگر راوی گواهی می‌آورده که پیغمبر (ص) آن حدیث را فرموده و علی (ع) حدیث را نمی‌پذیرفته مگر این که راوی سوگند به صدق خود یاد می‌کرده است.

۲. ابواسحق شیرازی در کتاب «طبقات الفقهاء» در ذیل ترجمه حال ابوبکر حکایتی آورده و آن می‌رساند که استدلال و بحث از جنبه «عموم» و «خصوص» کلام در همان زمان به میان آمده است. عین عبارت اوست: «فقد روی ان عمر ناظره (یعنی ابابکر) فقال له کیف تقاتل الناس و قد قاتل رسول الله صلى الله عليه وسلم: «امرت ان اقاتل الناس حتى يقولوا لا اله الا الله فمن قال لا اله الا الله عصم مني ماله و دمه الا بحقه و حسابه على الله»؟ فقال ابوبکر و الله لا قاتلن من فرق بين الصلوة و الزكاة فان الزكاة حق المال لومنعوني عنافاً (بچه شتر) كانوا يؤدوها الى رسول الله صلى الله عليه وسلم لقاتلتهم على منعها... الخ.

ابواسحق پس از اینکه این مکالمه را تا آخرش نقل کرده گفته است: «فانظر كيف منع عمل من التعلق بعموم الخبر من طريقتين: احد هما انه بين ان الزكاة من حقها فلم يدخل مانعها في عموم الخبر والثاني انه بين انه خص الخبر في الزكاة بما خص في الصلوة فخص بالخبر مرة و بالنظر اخرى. و هذا غاية ما ينتهي اليه المجتهد المحقق و العالم المدقق».

۳. ابو عبدالله محمد بن ادریس یکی از ائمه چهارگانه اهل تسنن می‌باشد که به سال ۱۵۰ در یکی از نواحی شام متولد شده (گفته شده به حسب تصادف روزی که او متولد شد همان روز است که ابوحنیفه وفات یافته) و در آخر ماه رجب از سال ۲۰۴ در مصر درگذشته است. شافعی از مالک بن انس که یکی دیگر از ائمه چهارگانه است در مدینه استفاده کرده و در بغداد از شیبانی حدیث فرا گرفته. به گفته ابن ندیم: «شافعی در تشیع سخت پابرجا بوده است. روزی کسی از وی مسأله‌ای پرسید چون شافعی پاسخ داده آن شخص گفته است: بر خلاف علی علیه السلام فتوا دادی. شافعی برآشفته و

است:

عمر بن خطاب، رضی الله عنه، دربارهٔ دیهٔ انگشت بزرگ (ابهام) به پانزده و دربارهٔ انگشت متصل به آن (سبابه) به ده و دربارهٔ انگشت میانه نیز به ده و دربارهٔ انگشت بعد از آن به نه و دربارهٔ انگشت کوچک به شش حکم کرده، زیرا نزد عمر چنین معروف بوده که پیغمبر (ص) دربارهٔ دیهٔ دست به پنجاه حکم فرموده است و چون دست، پنج انگشت دارد که اینها را از حیث صورت و از لحاظ منافع با هم اختلاف است به این جهت عمر برای هر یک از آنها از مجموع دیهٔ دست، مقداری را اختصاص داده که با آن متناسب می‌نموده و این عمل را به رأی خود و قیاس بر خبر پیغمبر (ص) مرتکب شد و لیکن چون کتاب عمرو بن حزم به دست آمد که در آن نوشته بود پیغمبر (ص) فرموده است برای هر انگشتی ده شتر دیه می‌باشد؛ آن قیاس، متروک و این خبر، معمول گشت.^۱

از این حکایت و نظایرش که در آن رساله، و غیر آن ایراد شده، به خوبی دانسته می‌شود که رأی و قیاس در آن عصر تا حدی مورد عمل بوده است^۲ و به علاوه معلوم می‌گردد که کار مردم آن عصر در مقام پذیرفتن خبر منقول تا چه اندازه آسان بوده است. برخی از خطب نهج البلاغه نیز می‌رساند که عمل به رأی در همان زمان صحابه و

گفته است: «تو ثابت کن که آنچه گفتمی از علی بن ابی طالب است تا من به احترام سخن وی گونه بر خاک نهم و از گفتهٔ خود باز گردم و به خطای خویش اعتراف نمایم» شافعی را تألیفات بسیاری است که این ندیم آنها را بر شمرده است. شافعی شعر هم می‌گفته از جمله این شعر است:

ولولا الشعر بالعلماء یزری
لکنت الیوم اشعر من لبید

و هم از اشعار شافعی است:

کلما اذّبنی الدهر ازانی نقص عقلی
و اذا ما ازددت علما زادنی علماً بجهلی

۱. شیخ طوسی در کتاب «عدة الاصول» این حکایت را آورده و در ضمن اشعار داشته که کتاب عمرو بن حزم به املائی خود «پیغمبر (ص)» بوده است. شاید نخستین کتابی که در اسلام تدوین شده (اگر به صورت کتاب بوده نه نامه) همین کتاب یا کتاب ابورافع قبطنی غلام پیغمبر (ص) بوده (به این کتاب در متن هم اشاره خواهد شد) چنانکه اول کتابی که در مذهب شیعه تألیف یافته به تصریح این ندیم، کتابی بوده که سلیم بن قیس هلالی نوشته است.

۲. ابواسحق شیرازی در «طبقات الفقهاء» آورده است که عمر به ابوموسی اشعری چنین نوشته است: «القضاء فریضة محكمة و سنة متبعة... أس بین الناس فی لفظک و لحظک و مجلسک... و الفهم، الفهم فی ما یلجج فی نفسک مما لیس فی بعض کتاب و لاسنة ثم اعرف الاشکال و الامثال فقس الامور عند ذلک به اشبهها بالحق»

صدر اسلام مورد نظر واقع شده که علی - علیه السلام - با آن مخالف بوده و می فرموده است: «هیچ واقعه و قضیه‌ای نیست که حکمش از قرآن و سنت به دست نیاید» و باز می فرموده است: «پیغمبر (ص)، حکم هر موضوعی را به من تعلیم داده است.»

آنچه به طور اختصار در این زمینه می توان گفت آن است که زمان حدوث اصول فقه (یعنی مباحث و مسائلی که در پیرامون ادله و مدارک احکام شرعی و برای استنباط، مطرح نظر واقع شده) در نخستین نیمه قرن اول اسلامی بوده و اگر در این قسمت تردیدی رخ دهد بی تردید حدوث آن از نیمه دوم همان قرن نمی گذرد، چه بی گمان مسائلی چند که از مسائل این فن به شمار است در همان قرن نخست مورد نظر و مطرح سخن واقع شده است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۳- نخستین کسی که در این فن تألیف کرده که بوده و پس از آن «اصول فقه» چه راهی را پیموده است؟

در میان اهل علم، نسبت اصول با بوحنیفه^۱ به حدی شهرت یافته که در طی محاورات خود از آن به اصول بوحنیفه تعبیر می‌کنند، لیکن از این نسبت اگر مسأله تدوین و تألیف آن منظور باشد نسبتی است بی اساس و شهرتی است به کلی بی اصل؛ چه در کتب معتبر دیده نشده که ابوحنیفه را در اصول تألیفی باشد و اگر فتوا و عمل به رأی و قیاس (که یکی از مسائل اصولی است و باید در پیرامون نفی و اثبات آن در این فن تحقیق و بحث شود) منظور باشد، این نسبت گر چه به کلی بی اصل نیست، زیرا ابوحنیفه در این موضوع نسبت به کسانی که به تدوین و تألیف آن اقدام کرده‌اند بی‌گمان سبقت داشته، لیکن در این موضوع نیز نباید او را به طور اطلاق، سابق به شمار گرفت، زیرا بعد از آنچه نسبت به دوره صحابه و خلفا دانسته شد، باز هم شاید کسانی دیگر پیش از او به این کار قیام کرده باشند چنانکه در ذیل شرح حال ابن ابی لیلی^۲ چنین آورده شده است:

«و ولی القضاء لبنى امیه و ولد العباس و کان یفتی بالرای قبل ابی حنیفه و مات سنة ثمان و اربعین و مائة و هو یلی القضاء لابی جعفر. و له من الکتب: کتاب الفرائض».

این عبارت که گفته ابن ندیم^۳ است به خوبی می‌رساند که ابوحنیفه در موضوع فتوی

۱. نعمان بن ثابت بن زوطی بن ماه در اصل ایرانی (کابلی) و یکی از چهار امام اهل سنت می‌باشد که در سال ۱۵۰ هجری قمری به سن هفتاد سال وفات یافته و در بغداد دفن شده. گفته‌اند: در عمل به رأی و قیاس به اندازه‌ای غلو داشته که می‌گفته است: «اگر پیغمبر (ص) با من هم عصر بود بسیاری از آراء و اقوال مرا می‌پذیرفت! آیا دین جز رأی نیک چیزی هست؟!»

محبی الدین در کتاب «محاضرة الابرار» بعد از نقل قول بالا درباره مدت حیات و سال وفات ابوحنیفه چنین گفته است: «و قیل: عاش تسعین سنة و کان مولده سنة ستین»

۲. محمد بن عبدالرحمن بن ابی لیلی در سال ۷۴ متولد شده و در سال ۱۴۸ در کوفه وفات یافته و مدت ۳۳ سال در عهد بنی امیه و بنی عباس حکومت و قضای کوفه را داشته است. چنانکه محدث قمی (رحمة الله...) در کتاب «الکنی و الالقباب» آورده، کلمات اصحاب در مدح او مختلف است ابن ندیم نیز اشعاری در هجو وی نقل کرده است.

۳. ابوالفرج محمد بن اسحق ندیم، دانشمند معروف که کتاب «الفهرست» وی بر تتبع فراوان او در کتب فنون مختلف، و بر تبحر بیکرانیش در فضائل و علوم متنوع، بهترین گواه می‌باشد و در سال

و عمل به رای بی سابقه نبوده است.

چیزی که قابل تردید نیست این است که ابوحنیفه بیش از پیشینیان و معاصران خود به قیاس توجه داشته و به آن عمل می کرده، به طوری که ابن خلکان^۱ در باره اش چنین گفته است: «کان اماما فی القیاس» بر اثر همین کثرت عمل به قیاس و رای بوده که ابوحنیفه مذموم و مطعون شده، به حدی که برخی از اهل تسنن در باره اش گفته که وی در چهارصد مسأله یا بیشتر با پیغمبر (ص) مخالفت کرده و رای و قیاس را بر نص و حدیث مقدم داشته از آن جمله رای وی این است که «اذا وجب البیع فلا خيار» در صورتی که حدیث معتبر نبوی است: «البیعان بالخیار ما لم یفترقا» و هم پیغمبر فرموده است: «للفرس سهمان و للرجل سهم» لیکن ابوحنیفه گفته است: «لا اجعل سهم بهیمه اکثر من سهم المومن»

باری، از ابوحنیفه در فن «اصول فقه» تألیفی نام برده نشده لیکن در علم «فقه» وی را تألیف بوده است و بنا به نقل صاحب روضات^۲ (در ذیل شرح حال ابو اسود دثلی) سیوطی^۳ در کتاب «الوسائل الی معرفه الاوائل» گفته است: «اول من صنف فی الفقه،

۳۷۷ به تألیف آن کتاب مشغول بوده است. بنا به منقول از کتاب «ذیل تاریخ بغداد» تألیف ابن نجار در روز چهارشنبه ده روز از شعبان مانده به سال ۳۸۵ وفات یافته است در کتاب «الکنی و الالقاب» چنین نوشته «حکایت شده که ولادت ابن ندیم در ماه جمادی الاخر از سال ۲۹۷ و وفاتش در چهارشنبه ده روز به آخر شعبان از سال ۳۸۵ واقع گشته است»

۱. ابوالعباس احمد بن محمد بن ابراهیم بن ابی بکر بن خلکان اربلی، برمکی، شافعی صاحب کتاب تاریخ رجال مسمی به «وفیات الاعیان و ابناء الزمان» به سال ۶۱۸ در اربل متولد شده بعد در قاهره مصر متوطن گشته و در آنجا به شغل قضا بوده و در ۲۶ رجب از سال ۶۸۱ در شهر دمشق وفات یافته است. گفته اند جدش روزی بر اقران خود به آل برمک که نیاکان وی بوده اند مفاخره می کرده پس به وی گفته شده «خل کان ابی کذا و دع جدی کذا و نسبی کذا و حدثنا عما تکون فی نفسک الان» یعنی:

گیرم پدر تو بود فاضل از فضل پدر تو را چه حاصل

بدین مناسبت از آن روز به نام خلکان شهرت یافته است.

۲. میرزا محمد باقر بن زین العابدین موسوی، که کتاب «روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات» یکی از تألیفات او و شاهد مقام فضل و تتبع وی می باشد، به سال ۱۲۲۶ هجری قمری در خوانسار متولد شده و در سال ۱۳۱۳ هجری قمری در اصفهان وفات نموده است.

۳. ابوالفضل جلال الدین عبدالرحمن که به گفته برخی، بیش از پانصد تصنیف در فنون مختلف

ابوحنیفه» لیکن گفته سیوطی درباره نخستین مؤلف بودن ابوحنیفه در «فقه» نیز در نظر نگارنده محل تأمل و تردید است چه محدث قمی^۱ در کتاب «الکنی واللقاب» در ذیل حال ابو رافع قبطی، غلام پیغمبر (ص) که زمان علی علیه السلام را نیز درک کرده و در همه جنگها در رکاب آن حضرت حضور داشته و از طرف حضرت، متصدی بیت المال بوده چنین نوشته است: «وله کتاب السنن و الاحکام و القضا و هو اول من جمع الحدیث و رتبه بالابواب».

ابن ندیم نیز در کتاب «الفهرست» درباره ابو الولید عبدالملک بن عبدالعزیز متوفی در سال ۱۵۰ (سال وفات ابوحنیفه) نوشته است: «وله من الکتب: کتاب السنن و یحتوی علی مثل ما یحتوی علیه کتاب السنن، مثل الطهاره و الصیام و الصلوة و الزکوة و غیر ذلک» و درباره مکحول شامی که در سال ۱۱۶ وفات یافته نوشته است: «وله من الکتب، کتاب السنن فی الفقه، کتاب المسائل فی الفقه» و درباره ابو عبدالرحمن محمد بن عبدالرحمن، که از فقها و محدثین بوده، و در سال ۱۵۹ وفات یافته نوشته است: «وله من الکتب: کتاب السنن و یحتوی علی کتب الفقه، مثل صلوة و طهاره و صیام و زکوة و مناسک و غیر ذلک» و درباره ابوالصلت زائده بن قدامه ثقفی، که در سال ۱۶۰ یا ۱۶۱، در روم فوت شده نوشته است: «وله من الکتب: کتاب السنن یحتوی علی مثل ما یحتوی علیه کتب السنن».

از همه این منقولات چنین دانسته می شود که ابوحنیفه چنانکه در علم «اصول فقه»

داشته است و قریب سیصد تن از استادان بزرگ را درک کرده و از محضر ایشان در علوم معقول و منقول استفاده برده و عاقبت در سال ۹۱۰ در قاهره وفات یافته است.

۱. حاج شیخ عباس قمی از محدثین معاصر و دارای تألیفاتی است نفیس و وافر که از جمله است کتاب شریف «سفینه البحار». تقریباً از ۲۴ سال پیش که نویسنده با این ثقة جلیل القدر آشنا شده و کم و بیش از اوضاع و احوال او استحضار یافته ام می توانم بگویم آنی را به غفلت نگذرانده و به حقیقت در همت بلند و کوشش دائم و موفق بودن کامل بهترین نمونه اسلاف بوده است و در عین حالی که به ظاهر مقدس و خشک می نمود لطیف ترین اشعار عربی را محفوظ داشت و از ذوق لطافت مضامین و امثال و اشعار به وجد می آمد. خلاصه، مردی خوش خلق، راست گفتار، درست کردار، وارسته، پارسا، با ذوق، متتبع، زاهد، ادیب، مورخ، و محدث وثقه بود در این اواخر به نجف اشرف مهاجرت کرد و در سال ۱۳۵۹ هجری قمری در همانجا وفات یافت.

نخستین مدون نبوده در علم «فقه» نیز نخستین مؤلف نمی‌باشد، اکنون باید دید نخستین مؤلف در فن «اصول فقه» کیست؟^۱

ابن خلکان گفته است: «شافعی نخستین کسی است که در «اصول فقه» سخن گفته و آن را استنباط کرده است».

ابن خلدون^۱ در مقدمه تاریخ خود چنین نوشته است: «نخستین کسی که در «اصول فقه» چیز نوشته شافعی بوده که رساله مشهور خود را املا کرده و در آن رساله در پیرامون امر و نهی و بیان و خبر و نسخ و حکم و قیاس منصوص العله سخن رانده و پس از وی فقهای حنفی مذهب در این فن به تألیف و تحقیق پرداخته‌اند».

از صاحب کتاب کشف الظنون^۲ نیز نقل شده که شافعی را نخستین مؤلف در این فن دانسته است.

صاحب روضات در ذیل شرح حال شافعی از کتاب «الاولیل» تألیف سیوطی و از غیر آن، نقل کرده که «نخستین کسی که در آیات احکام، مختلف حدیث و اصول فقه تألیف کرده شافعی بوده است» و همو در ذیل ترجمه ابو اسود دثلی از همان کتاب (الاولیل) این عبارت را نقل کرده «اول من صنّف فی «اصول فقه» الشافعی، بالاجماع»، در کتاب «معجم المطبوعات العربیه و المعربیه» در طی شماره کتاب شافعی چنین آورده «دومین کتاب شافعی «اصول الفقه» یا «رساله الامام الشافعی» می‌باشد و آن نخستین کتابی است که در این علم تصنیف و تألیف شده است».

این است آنچه ارباب تاریخ و اصحاب رجال آن را در این زمینه درست پنداشته و نقل

۱. ابو زید عبدالرحمن بن محمد بن خلدون اشبیلی که مالکی مذهب بوده و درباره مقدمه کتاب تاریخی‌اش گفته شده: «مقدمه ابن خلدون، خزانه علوم اجتماعی و سیاسی و ادبی است» در سال ۸۰۸ وفات یافته است.

۲. مصطفی بن عبدالله مشهور به «حاجی خلیفه» که کتاب نفیس «کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون» از شهر تألیفات اوست. این کتاب به گفته برخی بر ۱۴۵۰۰ نام کتاب اشمال دارد. پدرش مردی سپاهی بوده خودش هم در آغاز جوانی در ارتش آناتول به خدمت نویسندگی اشتغال داشته است. ولادتش در سال ۱۰۰۴ در قسطنطنیه و وفاتش به سال ۱۰۶۸ هجری قمری در همان شهر واقع شده است.

کرده و حتی مورد اجماع دانسته‌اند. لیکن این مطلب نیز بر نگارنده روشن و مسلم نیست بلکه خلاف آن تا اندازه‌ای در نظر قوت دارد، چه باز در کتاب «الفهرست» که برای به دست آوردن حقیقت این گونه امور قدیمترین و معتبرترین مأخذ است در طی مؤلفات بسیاری که برای شیبانی^۱ نام برده شده کتابی هم به نام «اصول الفقه» و کتابی دیگر به نام «کتاب الاستحسان» و کتابی دیگری به نام «کتاب اجتهاد الرأی» یاد گردیده در صورتی که این شیبانی دست کم ۱۵ سال پیش از فوت شافعی وفات یافته است. به علاوه این ندیم در کتاب «الفهرست»، تصریح کرده که محمد بن ادریس شافعی یک سال با شیبانی ملازم بوده و از کتابهای وی برای خویش نسخه برگرفته است. شافعی خود نیز به این مطلب اعتراف داشته و می‌گفته است: «به اندازه بار شتری از شیبانی کتاب نوشتم». ابن خلکان نیز در طی شرح حال قاضی ابو یوسف^۲ چنین آورده است: «ابویوسف نخستین کسی است که در «اصول فقه» موافق مذهب استاد خود، ابوحنیفه تصنیف کرده

۱. محمد بن حسن شیبانی به سال ۱۳۱ در واسط متولد شده و در کوفه نشو و نما یافته و از بسیاری از ارباب حدیث استفاده کرده و پس از آن به بغداد رفته و به خدمت ابوحنیفه رسیده و از وی حدیث و رأی فرا گرفته، از آن پس از طرف هارون رشید در «رقه» متصدی شغل قضا گشته است در سال ۱۸۲ یا ۱۸۹ که رشید به خراسان رهسپار شده، شیبانی را به همراه خویش برده است و چون به ری رسیده‌اند شیبانی در آنجا وفات یافته، کسانی (ادیب و نحوی معروف) نیز در آن سفر با خلیفه بوده و بر حسب تصادف وی نیز در ری وفات یافته و هر دو در آنجا دفن شده‌اند از این رو هارون می‌گفته است: «فقه و ادب را در ری دفن کردم.» یا چنانکه یاقوت در شرح حال علی بن حمزه کسایی، در معجم الادباء، ذکر کرده هرون گفته است «دفنت الفقه و النحو بر نبویه» (رنبویه بنا به گفته خود یاقوت در معجم البلدان، «دیهی است نزدیک ری»)

۲. یعقوب بن ابراهیم، قاضی معروف عصر عباسی است. قاضی ابو یوسف با اینکه حافظ حدیث بوده چون از ابوحنیفه استفاده برده آرای استادش در وی نفوذ یافته و عمل به رأی بر وی غالب گشته است. از سال ۱۶۶ تا سال ۱۸۲ که سال وفات اوست از طرف عباسیان در بغداد مقام قضا را تصدی داشته و به لقب «قاضی القضاة» ملقب بوده است. گفته‌اند نخستین کسی که در اسلام به این لقب ملقب شده ابو یوسف بوده و همو نخستین کسی است که خواسته است اهل علم که از زمان پیغمبر (ص) تا زمان او با سایر مسلمین از حیث لباس هیچ امتیاز و اختلافی نمی‌داشته‌اند، از باقی اهل اسلام ممتاز گردند از این رو برای ایشان لباس خاصی را معین کرده است.

در پیرامن مدح و قدح وی سخنانی فراوان گفته و نقل شده، آنچه مورد انکار نیست این است که مردی دنیا دار، باقریحه، زیرک، حاضر جواب و در به کار بردن قیاس و رأی ورزیده بوده چنانکه در این زمینه نوادر و طرایف و ظرایف بسیاری از او نقل و در کتب مفصل ثبت شده است. ابن ندیم در «الفهرست» چندین تألیف برای وی نام برده است.

است».

پس چون ابو یوسف ۲۲ سال و شیبانی ۱۵ سال پیشی از وفات شافعی درگذشته و هر دو در اصول دارای تألیف بوده‌اند، نمی‌توان به طور قطع نخستین مدون «اصول فقه» را شافعی دانست.

به هر حال نخستین مدون «اصول فقه» هر که بوده، آنچه مسلم و مقطوع می‌باشد این است که از زمان ابوحنیفه به پیروی از وی، استعمال «رأی» و «قیاس» در میان بسیاری از فقیهان عامه رواج و شیوع یافته و در زمان خود ابوحنیفه کسانی در این فن به حدی عامل و ماهر شده که برخی از آنان به همین عنوان مشهور گشته‌اند چنانکه ربیعۃ بن فرخ^۱ به عنوان ربیعۃ الرأی خوانده می‌شده است لیکن ائمه شیعه، با عمل به قیاس سخت مخالفت داشته^۲ و چندین بار حضرت صادق (ع) و اصحاب و شاگردانش با خود ابوحنیفه راجع به قیاس و بطلان آن گفت و گو کرده و به وسیله نقضهای قطعی، او و یارانش را مجاب و مفحم نموده‌اند با همه اینها عمل به قیاس و رأی در غیر شیعیان معمول و متداول گشته و یکی از اصول و ادله استنباط احکام به شمار رفته است و به گفته ابن ندیم: نخستین کسی که قول ظاهر را استعمال کرده و کتاب و سنت را پیشوا ساخته و عمل به قیاس و رأی را القا نموده، داود بن علی ظاهری^۳ بوده است.

۱. این شخص که مردی بلیغ و خطیب و از شاگردان ابوحنیفه بوده، چنانکه از نام پدرش هم دانسته می‌شود، ایرانی بوده است. ابن ندیم نوشته است که از وی تصنیفی باقی نمانده و در سال ۱۳۶ (چهارده سال پیش از وفات استادش، ابوحنیفه) وفات یافته است.

۲. در اصول کافی به اسنادش از ابان بن تغلب از حضرت صادق (ع) چنین روایت شده: «ان السنة لا تقاس الا ترى ان المرثۃ تقضى صومها ولا تقضى صلواتها یا ابان ان السنة اذا اقبست محق الدین».

۳. ابو سلیمان داود بن علی بن داود بن خلف اصفهانی، مردی پارسا، راستگو، فاضل و دارای تألیفاتی بسیار بوده. در فقه مذهبی خاص داشته و جمعی که گاهی به عنوان «ظاهریه» و گاهی به عنوان «داودیین» خوانده شده‌اند از وی پیروی نموده و از این رو این عنوان را پیدا کرده‌اند. داود به سال ۲۰۲ هجری قمری تولد و به سال ۲۷۰ هجری قمری وفات یافته و پسرش محمد که در فقه پیرو مذهب پدر بوده به جای وی نشست. است. محمد بن جریر طبری، دانشمند معروف اسلامی، فقه را نزد ابوسلیمان داود ظاهری خوانده است. از جمله تألیفاتی که برای داود یاد شده کتاب «ابطال التقلید» و کتاب «ابطال القیاس» و کتاب «خبر الواحد» و کتاب «الخصوص و العموم» می‌باشد.

ابن خلدون در مقدمه کتاب خود شرحی در زمینه تطور «فقه» و چگونگی حال اجتهاد آورده که چون نقل آن در خاتمه این بحث بی مناسبت و خالی از فایده نیست خلاصه و مختصر از آن را در اینجا ایراد می‌کنیم:

در زمان صحابه و صدر اسلام کسانی اهل فتوا بودند که حامل قرآن و عارف به ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه باشند و بدین مناسبت ایشان را به نام «قرآء» می‌خواندند، چه آنکه امت عرب بی سواد و امی بود و قرائت قرآن به نظر ایشان کاری غریب می‌نمود، از این رو قاریان، که به نظر ایشان کاری غریب انجام می‌دادند به عنوان «قرآء» شهرت یافتند لیکن چون اسلام توسعه یافت و کتاب رایج و کتب فراوان و فقه کامل گردید و صناعت علمی مستقل شد، نام «قرآء» به نام «فقهائ» و «علما» مبدل گشت، پس برای «فقه» در میان فقها دو طریق به هم رسید:

۱- طریق اهل رأی و قیاس (فقههای عراق این روش را پیش گرفتند.)

۲- طریق اهل حدیث (فقیهان اهل حجاز از این راه رفتند.)

عراق چون از مرکز دین به دور بوده حدیث در آنجا قلت داشته است، از این رو اهل عراق بیشتر به قیاس پرداختند و به واسطه مهارتی که در آن پیدا کردند به نام «اهل رأی» خوانده شدند. پیشوا و رئیس این جماعت ابوحنیفه است. و امام و پیشوای اهل حجاز، مالک ابن انس^۱ و پس از او شافعی می‌باشد. آنگاه گروهی از علما به مخالفت با اساس

۱. مالک بن انس بن ابی عامر یکی دیگر از چهار امام اهل سنت است که شافعی نزد وی شاگردی کرده، به گفته برخی و نقل از برخی دیگر (ابونعیم در کتاب حلیة الاولیاء) مالک از امام جعفر صادق (ع) استفاده کرده و درباره آن حضرت می‌گفته است:

«از لحاظ علم و عبادت و فضل و ورع کسی را که از امام جعفر صادق برتر باشد هیچ چشمی ندیده و هیچ گوش‌ی نشنیده بلکه در خاطر هیچ‌کس خطور نکرده است»

هنگامی که شافعی از مدینه به بغداد رفته و از شیبانی، شاگرد ابوحنیفه حدیث و علم فرا می‌گرفته روزی شیبانی از وی پرسیده است: آیا استاد تو داناتر است یا استاد من؟

شافعی گفته است: من به وی گفتم: انصاف بده آیا استاد من (مالک) به قرآن داناتر است یا استاد تو؟ شیبانی گفت: استاد تو. پس گفتم: آیا استاد من به سنت عالمتر است یا استاد تو؟ پاسخ داد: استاد تو. پس گفتم: آیا استاد من به اقوال صحابه آگاهتر است یا استاد تو؟ پاسخ داد: استاد تو.

پس گفتم: چیزی برای استاد تو جز قیاس باقی نماند و قیاس باید اساسی داشته باشد و اساس

قیاس برخاستند و عمل به آن را باطل دانستند و مدارک و دلایل استنباط را به نصوص و اجماع منصرف ساختند و قیاس جلی و علت منصوص را به نص برگرداندند. این گروه را «ظاهریه» می‌خوانند و امام این مذهب، داود بن علی و پسرش محمد می‌باشد. این مذاهب سه گانه همان است که در میان جمهور امت شهرت یافته است^۱ لیکن مذهب اهل ظاهر (ظاهریه) کم‌کم از میان رفته و پیروانی برای آن باقی مانده، حتی ابن حزم^۲ با آن مقام شامخی که در حفظ حدیث داشته چون به مذهب اهل ظاهر گرویده و در آن مهارت یافته مورد خشم مردم واقع گشته، به طوری که کتب وی متروک مانده بلکه گاهی دستخوش پاره کردن شده است. پس مذهب اهل رأی و مذهب اهل حدیث از میان مذاهب سه گانه برجای مانده است.

مالک بن انس، که امام اهل حدیث است علاوه بر مدارک و دلایلی که در نظر دیگران برای استنباط احکام مورد اعتبار واقع شده دلیل دیگری را معتبر دانسته و به آن استناد کرده و آن عبارت است از عمل اهل مدینه^۳. چه آنکه ایشان در افعال و تروک تابع سلف خود می‌باشند و همچنین، تا برسد به کسانی که با پیغمبر (ص) معاصر و معاشر بوده و از او تکلیف دینی را آموخته‌اند.

آن قرآن و سنت و اقوال اصحاب است پس ابوحتیفه با نداشتن سرمایه‌ای کافی از این سه چیز بر چه چیزی قیاس می‌کند؟
در تاریخ ولادت و وفات مالک به طوری که ابن خلکان نقل کرده اختلاف است، لیکن ابن ندیم که از دیگران به وی نزدیکتر بوده گفته است: «به سال ۱۷۹ به سن ۸۵ سال وفات و در بقیع دفن شده است»

از عجایب کار مالک این است که مورخان نوشته‌اند: «مدت حمل وی در شکم مادر سه سال طول کشیده است»!! از تألیفات مشهور مالک کتاب «الموطأ» می‌باشد که به خواهش منصور دوانیقی تألیف کرده و ظاهراً این نام را برای کتاب خود از عبارت منصور گرفته است.

۱. در اینجا ابن خلدون نسبت به مذهب شیعه سخت بی‌انصافی کرده چون به تصدیق خودش در آفریقا اطلاع کامل از فقه و مذهب شیعه نبوده. این بی‌انصافی وی از راه جهالت خواهد بود و شاید از روی عناد و عصبیت.

۲. ابومحمد علی بن سعید بن حزم اندلسی تا حدی آزاد فکر و مردی مطلع و متتبع بوده. از جمله تألیفات اوست: کتاب «الفصل فی الملل و الالهواء و النحل» در سال ۴۵۵ وفات یافته است.

۳. امروز از این اصطلاح به عبارت «سیره علماء» تعبیر و در بعضی از موارد گاهی به آن استناد می‌شود.

بعد از مالک بن انس، محمد بن ادريس مطلبی شافعی از حجاز به عراق رفت و با اصحاب امام ابوحنيفه ملاقات کرد و از آنان فرا گرفت و طریقه اهل حجاز را با روش مردم عراق به هم آمیخته و مذهبی مخصوص که در بسیاری از مسائل با گفته مالک مخالف بود ایجاد کرد. از آن پس احمد بن حنبل^۱ که از بزرگان اهل حدیث است قیام کرد. اصحاب او با سرمایه فراوانی که از حدیث داشتند از اصحاب ابوحنيفه استفاده کردند و در نتیجه مذهب حنبلی که چهارمین مذهب است پدید آمد.

پس این چهار مذهب پا بر جا شد و مردم وادار شدند که از یکی از این چهار امام پیروی کنند و چنانکه تقلید از غیر این چهار کس ممنوع گشت، اجتهاد نیز مورد منع گردید و همه اهل اسلام تقلید و پیروی از یکی از این مذاهب را اختیار کردند.^۲

۱. ابو عبدالله محمد بن محمد بن حنبل مروزی چهارمین امام از ائمه چهار گانه اهل سنت است. از اصحاب شافعی بوده و تا شافعی در بغداد بوده احمد از وی استفاده کرده. شافعی چون به مصر رفته در آنجا می گفته است:

«از بغداد خارج شدم و هیچ کس را پرهیزکارتر و فقیه تر از احمد حنبل در آنجا نشان ندارم». گفته اند: ابن حنبل ۱/۰۰۰/۰۰۰ حدیث از حفظ داشته است!! و کتاب «المستند» او به گفته ابن ندیم بر بیشتر از ۴۰/۰۰۰ حدیث اشمال دارد. در سال ۲۴۱ در بغداد وفات یافته است. گفته اند: شماره کسانی که بر جنازه وی نماز گزارده اند ۲/۵۰۰/۰۰۰ تخمین زده شده است (این تخمین از روی مساحت زمینی به عمل آمده که نماز در آنجا خوانده شده و متوکل خلیفه عباسی به مساحت زمین فرمان داده بوده است).

۲. چنان که معلوم است پیروان مذهب تشیع نه یکی از آن مذاهب چهارگانه را اختیار و نه اجتهاد را منع کرده اند و چنانکه نویسندگان فاضل و روشن فکر مصر متوجه شده و در کتب و در مقالات خود نوشته اند جلوگیری از اجتهاد در مذاهب چهارگانه یکی از بزرگترین اموری است که موجب رکود فکر پیروان آنها گشته است.

در حقیقت یکی از مزایای مذهب شیعه باز بودن راه اجتهاد است که اگر، چنانکه باید و شاید، نتایج عالی آن هدف نظر پیشوایان واقع شود. و پاره ای از شوون کنونی آن اصلاح یعنی با آن نتایج عالی تطبیق گردد و به طور خلاصه، مقدمات کار، به تناسب این عصر، طوری تنظیم و ترتیب یابد تا نتایجی مانند شیخ مفید، سید مرتضی، شیخ طوسی، خواجه نصیرالدین طوسی، علامه حلی، محقق کرکی، شیخ بهاء الدین عاملی، که هر یک از ایشان نایغه زمان، قائمه اسلام، مؤسس بساط علم و کمال، مجدد اساس عدل و ایمان بوده اند، به هم رسد و بذر علم و عمل و ایمان به طرزی افشاندن شود تا محصولاتی از سنخ مجد، عظمت، عزت، سبادت و سروری به دست آید بی گمان دیری نباید که ابواب سعادت (به معنی کامل آن) بر رخ ملت گشوده گردد و اهل ایمان در سراسر جهان بدان مقام و شان برسند که شایسته آن می باشند.

اما احمد حنبل، چون مذهبش از اجتهاد دور و استناد به اخبار و احادیث در آن منظور و معمول است، مقلدانش کم، و بیشتر ایشان در شام و بغداد و نواحی آن می‌باشند و آنان در حفظ سنت و روایت حدیث از همه کس پیشترند.

اما ابوحنیفه، مردم عراق و مسلمین چین و هند و ماوراءالنهر و همه کشور ایران پیرو مذهب وی می‌باشند.

اما شافعی، مقلدان وی در مصر بیشتر است از کشورهای دیگر. اما مالک، تقریباً همه اهل مغرب و اندلس از وی تقلید می‌کنند، در جاهای دیگر نیز مقلد دارد.

چون پیروان این مذاهب، تقلید از مذهب خود را لازم دانسته و باب اجتهاد و قیاس را برای خود بسته‌اند ناگزیرند که برای به دست آوردن احکام، مسائل را به یکدیگر تنظیم یا از هم تفریق کنند تا بدین وسیله بتوانند مسأله‌ای را، از لحاظ حکم به مسأله دیگر ملحق یا از آن مجزی و منفک سازند. این گونه کار محتاج است به اینکه اقتداری کامل برای مقلد نسبت به این نوع از تنظیم و تفریق (با در نظر گرفتن اصول مذهب خود) حاصل شود و این اقتدار، راسخ و ملکه گردد. «فقه» در اصطلاح این عصر عبارت است از همین ملکه و «فقیه» کسی است که دارای چنین ملکه و اقتداری باشد.

از این قسمت از مقدمه ابن خلدون که به طور ملخص نقل شد به خوبی معلوم می‌شود که گر چه اجتهاد را در مذاهب چهار گانه اهل تسنن ریشه پدید آمده لیکن این ریشه در میان پیروان نه تنها پرورش و نمو نیافته بلکه به کلی خشکیده و از میان رفته و در نتیجه فقیهانی که پیرو یکی از مذاهب چهار گانه‌اند، به اصطلاح امروز به مسأله‌گو شبیه‌تر می‌باشند تا به فقیه و متفکر.

باز ابن خلدون در فصل مربوط به اصول فقه پس از این که نوشته است اصول فقه، یعنی عملی که متکفل است نظر در ادله شرعی را، از حیث اینکه احکام و تکالیف از آنها گرفته می‌شود، از اعظم علوم شرعی جلیل‌القدرتر و کثیر الفائده‌تر از همه است و ادله شرعی به قول مشهور چهار است: کتاب، سنت، اجماع و قیاس و پس از آن این که گفته است نخستین مبحث از این فن، بحث درباره دلیل بودن این چهار امر است و آنگاه

خودش وجه دلیل بودن هر یک را بیان کرده، چنین گفته است:

فن اصول فقه از فنونی است که در اسلام حادث شده و سلف به واسطه داشتن ملکه زبان و به واسطه قرب عهد و استحضار از قوانین لازم، برای استفاده احکام به این فن نیازی نداشتند لیکن چون صدر اول انقراض یافت و علوم به صناعات مبدل گشت فقها و مجتهدان در مقام استفاده احکام، از روی ادله مخصوص به آنها، ناچار شدند که این قواعد و قوانین را تحصیل کنند پس همه را جمع و تدوین کرده و نام «اصول فقه» را بر آنها گذاشتند.

نخستین کسی که در این فن تدوین کرده شافعی بوده که رساله مشهور خود را نوشته و در آنجا درباره اوامر و نواهی و بیان و خبر و نسخ و حکم قیاس منصوص العله گفت و گو کرده است و پس از وی فقه‌های حنفی در این فن به تألیف و تحقیق پرداخته و دامنه گفتار را توسعه دادند. متکلمان نیز در این فن کتبی نوشتند لیکن تالیفات فقها در این فن با فقه مناسبتر و به فروع فقهی نزدیکتر است چه ایشان بیشتر شواهد و امثله فقهی آورده و بنای مسائل را بر اساس نکته‌های فقهی استوار داشته‌اند به خلاف متکلمان که به اقتضای معلومات و طریقه فنی خود بیشتر به استدلال عقلی توجه نموده‌اند... از بهترین کتبی که متکلمان در این فن نگاشته‌اند کتاب «البرهان» تألیف امام الحرمین^۱ و کتاب «المستصفی» تألیف غزالی است که هر دو «اشعری» مذهب بوده‌اند و کتاب «العمد» تألیف عبدالجبار^۲ و شرح آن «المعتمد» تألیف ابوالحسین بصری^۳ است که هر دو

۱. ابوالمعالی عبدالملک بن ابی محمد عبدالله بن یوسف جوینی چون چهار سال در مکه معظمه مجاور شده و مدتی در مدینه منوره به تدریس و فتوا مشغول بوده به لقب «امام الحرمین» ملقب گشته است. قریب چهارصد شاگرد و طالب علم در حوزه تدریس وی حاضر می‌شده‌اند و غزالی از جمله آن شاگردان وی بوده. از حافظ ابونعیم اجازه روایت داشته، وفاتش در سال ۴۷۸ هجری قمری در نیشابور واقع شده، نقل شده که شاگردانش چنان از مرگ وی متأثر شدند که قلم و دوات را شکستند و تا مدتی دست از تحصیل کشیدند!!

۲. ابوالحسن قاضی عبدالجبار بن احمد معتزلی از علمای اصول و کلام و شیخ معتزله عصر خویش بوده بنا به آنچه در «الکنی واللقاب» است: اصلاً از اسدآباد همدان می‌باشد. صاحب بن عباد به واسطه اعتماد زیادی که به فضل او داشته وی را از بغداد به ری خواسته است.

«معتزلی» مذهب بوده‌اند و این چهار کتاب، از کان این فن به شمار می‌رفته و مدار کار بر آنها بوده است تا اینکه دو تن از فحول متکلمان یکی امام فخر رازی^۴ و دیگری سیف الدین آمدی^۵ در صدد تلخیص آن دو کتاب برآمدند پس امام کتاب «المحصل» را نوشت

گفته‌اند: روزی عبدالجبار بر صاحب بن عباد وارد شد استاد ابواسحق اسفراینی اشعری را در آنجا دید گفت: «سبحان من تنزه عن الفحشاء» استاد بر فور در پاسخش گفت: «سبحان من لایجری فی ملکه الا مایشاء» موقعی که در بغداد بوده شیخ مفید با وی مباحثه و سخت مجابش کرده. سید رضی او را به نام «قاضی القضاة» خوانده و کتاب «العمده» را نزد وی قرائت کرده و آموخته است. از سال ۳۶۰ که به حسب دعوت صاحب بن عباد به ری رفته در آنجا به افاده و تدریس مشغول بوده تا در سال ۴۱۵ وفات یافته است.

۳. محمد بن علی طیب معتزلی، در اصول و کلام از مبرزانست. از جمله تألیفات او به نقل صاحب روضات کتاب «تصفح الادله» است (در دو جلد) و از جمله کتابی است در امامت و از آن جمله «المعتمد» است که فخر الدین رازی کتاب «المحصل» خود را از آن ملخص ساخته است. در بغداد سکنی داشته و در روز سه شنبه پنجم ماه ربیع الآخر از سال ۴۳۶ در بغداد وفات یافته است.

۴. ابو عبدالله محمد بن عمر در اصل طبرستانی لیکن تولدش در ری بوده بدین جهت به رازی معروف گشته است. لقبش «فخرالدین» بوده معروف به «امام فخر» شده و به عنوان «ابن الخطیب» اشتهار یافته است. در آغاز تحصیل نزد پدر خود ضیاء الدین عمر مشغول شده و چون او در گذشته به نزد کمال سمعانی رفته و چندی از او استفاده کرده آنگاه به ری برگشته و در محضر مجدالدین جیلی (استاد شهاب الدین سهروردی مقتول) به استفاده پرداخته و چون مجدالدین به مراغه برای تدریس دعوت شده و رفته فخر رازی با وی به مراغه رهسپار گشته و در آنجا مدتی علم حکمت و کلام را از وی استفاده کرده است آنگاه به خوارزم و بخارا و سمرقند رفته و عاقبت به خراسان برگشته در هرات متوطن شده و ملقب به «شیخ الاسلام» گشته است. تألیفات وی بسیار و تشکیکات او در علوم متداول عصرش فراوان است. در وعظ و ارشاد مردم، بسیار زبردست و ماهر بوده و به دو زبان (عربی و پارسی) موعظه می‌کرده چنانکه به هر دو زبان شعر می‌گفته است. از جمله اشعار او، که به عقیده نگارنده پس از شعر لیبید اصدق شعری است که در عرب و عجم گفته شده، این شعر است:

المراء مادام حیا یستهان به
و یعظم الرزء فیه حین یفتقد

در روز دوشنبه عید فطر از سال ۶۰۶ در هرات وفات یافته است. ولادتش در روز ۲۵ ماه رمضان از سال ۵۴۳ یا ۵۴۴ بوده است.

۵. ابوالحسن علی بن محمد از فضلالی با قریحه و صاحب جربرزه بوده و از همین جهت، به تفصیلی که از کتاب «الوافی بالوفیات» نقل شده، نه تنها در بلاد منتقل بوده؛ از آمد به بغداد و از آنجا به حلب و از آنجا به مصر و اسکندریه و از آنجا به دمشق رفته بلکه در مذهب و اجتهاد نیز چنین بوده: نخست حنبلی و بعد شافعی شده. به هر جهت فاضلی با ذوق و خوش قریحه و کم تعصب بوده است. علاوه بر «الاحکام فی اصول الاحکام» که در متن یاد گردیده تألیفات بسیار دیگری نیز از وی نقل شده که از آن جمله است: کتاب «ابکار الافکار» در اصول دین (۳ مجلد)، «مناخ القرائح» در اصول فقه (دو مجلد) «کشف التمویهات علی الاشارات و التنبیهات» (یک مجلد کبیر)، «لباب الالباب» در

و آمدی کتاب «الاحکام» را لیکن امام در کتاب خود نظر داشته است که دلیل و حجت بیشتر بیاورد و آمدی حریص بوده که در تحقیق مذاهب و تفریع مسائل بکوشد. ابن حاجب^۱ کتاب آمدی را تلخیص کرده و «مختصر» وی میان طالبان علم در مشرق و مغرب متداول و استفاده از آن معمول گشته است.

این بود خلاصه‌ای از طریقه تدوین و تألیف متکلمان در این فن، اما طریقه فقه‌های حنفی ایشان نیز کتب زیادی نوشته‌اند که در میان کتب متقدمان بهتر از همه کتاب ابوزید دبوسی^۲ و در میان متاخران بهتر از همه کتاب سیف الاسلام بزدوی^۳ می‌باشد. ابن ساعاتی کتابی نوشته که میان کتاب آمدی و کتاب بزدوی جمع کرده و کتاب خویش را «البدائع»^۴ نام نهاده و این تألیف به طوری خوب شده که دانشمندان بزرگ این عصر آن

منطق (یک مجلد) و «فرائد الفوائد» در حکمت (یک مجلد) و «رموز الکنوز».

در سال ۵۵۱ در «آمد» متولد شده و در سال ۶۳۱ در دمشق وفات یافته است.

۱. ابو عمرو عثمان بن عمر بن ابی بکر کردی پدرش از طایفه کرد و از سپاهیان امیر عزالدین صلاحی و حاجب وی بوده از این رو به «ابن حاجب» معروف گشته از استادان بزرگ ادب و دانشمندان نامی در نحو و صرف لغت عرب است. کتاب «کافیه» اش مخصوص با شرحی که فیلسوف علم نحو نجم الاثمه، رضی استرآبادی، بر آن نوشته خواستاران نحو را کافی و کتاب «شافیه» اش برای احاطه بر دقائق صرف وافی می‌باشد از تالیفات وی کتاب «مختصر الاصول» در فن اصول مرجع فضلا و فحول است. تولد وی در اواخر سال ۵۷۰ در اسنا (بر وزن برنا) از توابع مراکش و وفاتش به سال ۶۴۶ در اسکندریه واقع شده است.

۲. یاقوت در ذیل دبوسی است این مضمون را نوشته است: «شهریست کوچک از اعمال صغد از شهرهای ماوراء النهر. ابوزید دبوسی که نامش عبیدالله بن عمر بن عیسی و صاحب کتاب «الاسرار» و کتاب «تقویم الادله» و از بزرگان فقیهان حنفی و ضرب المثل بوده و به سال ۴۰۳ قمری در گذشته بدان شهر نسبت داشته است».

۳. یاقوت در باب «باء وزاء» در ذیل لغت بزده چنین آورده است: «و آن را بزوده نیز می‌گویند و نسبت بدان بزدی می‌باشد. قلعه‌ای است محکم در شش فرسنگی نسف و بدانجا منسوب. ابوالحسن علی بن محمد بن نسفی بزدی که بزدوی هم گفته می‌شود و او فقیه ماوراء النهر و صاحب طریقه طبق مذهب ابوحنیفه می‌باشد. بزدوی در سمرقند پس از آن در بخارا متصدی قضا بوده سپس معزول شده و به بزده بازگشته و در آنجا سکنی گزیده و حدیث شنیده تا به سال ۵۵۷ در سمرقند در گذشته و ولادتش در سال چهارصد و هفتاد و اندی بوده است.

صاحب روضات در ذیل شرح حال ابن ساعاتی از وی به عنوان فخرالاسلام بزدوی نام برده است.

۴. مظفرالدین احمد بن علی بن تغلب بغدادی حنفی که پدرش چون ساعات مشهور سر در

را مورد دقت و موضوع بحث و درس قرار داده و بسیاری از دانشمندان ایران آن را شرح کرده‌اند.^۱

این است خلاصه آنچه ابن خلدون درباره سیر و پیشرفت فن «اصول فقه» در میان علمای اهل سنت تحقیق و تحریر کرده است.

به طور کلی و به وجه اختصار باید گفت فن «اصول فقه» در عصر ابوحنیفه رواج یافته و در زمان شافعی به وسیله او یا یکی از هم عصرانش به صورت تالیف درآمده و به تدریج به وسیله تالیفات مختلف و متنوع فقها و متکلمان راه کمال خود را پیموده است. اکنون به مورد است که بدانیم حدوث و پیشرفت این فن در خصوص مذهب شیعه به چه گونه وقوع یافته است.



۱ «مستنصریه» را می‌ساخته به عنوان «ساعاتی» شهرت یافته بوده است. از بزرگان فقهایی حنفی و دارای تالیفاتی بسیار می‌باشد که بنا به ضبط روایات، از آن جمله است کتاب «مجمع البحرين» در علم فقه که میان مختصر قدوری و منظومه وی جمع کرده و از آن جمله است «البدیع» در علم اصول فقه. ابن ساعاتی به سال ۶۱۴ وفات یافته است.

۱. خضری بیگ نام این کتاب را «بدیع النظام الجامع بین کتاب البزدوی و الاحکام» ضبط کرده

۴- در مذهب شیعه از کی مسائل این فن مورد استناد شد؟

و سیرش در این مذهب به چه طریق بوده است؟

برنگارنده، به طور تحقیق، معلوم نیست که نخستین تألیف در فن اصول، به همت کدام یک از دانشمندان شیعه و در چه زمانی به وقوع پیوسته است آنچه از مواضع متفرق به دست می‌آید و با مبانی مذهب موافقت می‌کند این است که دانشمندان خاصه را از زمان پیغمبر (ص) تا زمان وقوع غیبت کبری برای اجتهاد شخصی و استناد به مباحث «اصول فقه» ضرورت و احتیاجی پیش نیامده از این رو به گفت و گو و بحث در پیرامون آن مباحث و مسائل نیازی نبوده بالتتیجه، شاید توجهی به آنها نشده. چه از عصر پیغمبر (ص) تا زمان غیبت کبری دانشمندان و پیروان این مذهب به ائمه خود دسترسی داشته و می‌توانسته‌اند به طور مستقیم یا به واسطه یکی از مردم مورد اطمینان (عادل و ثقه) احکام دین را از ایشان تعلیم گیرند و تکالیف خود را تشخیص دهند. و با این نظر می‌توان گفت این دوره برای پیروان مذهب تشیع نظیر دوره پیغمبر (ص) و صحابه بوده است برای عموم اهل اسلام. در این دوره دانشمندان شیعه از حضور ائمه خود استفاده می‌کرده و احادیث صادر از آنان را فراهم می‌آورده‌اند و از مجموع فراهم آورده‌های خود کتابی تألیف می‌نموده‌اند که آن کتاب به نام «اصل» خوانده می‌شده است.^۱ در آن دوره مخصوص عصر صادقین علیهما السلام که عصر رواج علم و بسط فضیلت بوده، کتابهایی بسیار از این قبیل و تحت این عنوان به وسیله شاگردان و اصحاب ایشان تألیف

۱. شاید اقتباس نام «اصل» برای این کتب از گفته حضرت صادق (ع) بوده که می‌فرموده است:

«انما علینا ان نقلی الیکم الاصول و علیکم ان تفرعوا»

این روایت را ابن ادریس در «مستطرفات السرائر» از حضرت صادق (ع) نقل کرده است (ابن ابی جمهور در کتاب «کاشفة الحال عن احوال استدلال» این روایت را هم از حضرت صادق و هم از حضرت باقر (ع) نقل کرده) و روایت دیگری نیز در همان کتاب از حضرت رضا (ع) بدین عبارت نقل کرده: «علینا بالقاء الاصول و علیکم بالتفریع»

چنانکه ممکن است انتخاب نام «اصل» برای این گونه کتب به مناسبت امثال روایات یاد شده باشد محتمل است که انتخاب نام «اصول» برای فن «اصول فقه» به تقلید نام کتابهای اصول حدیث و مأخوذ از آن اصطلاح باشد.

گشته، از آن جمله چهار صد اصل است (اصول اربعمائه) که در آن دوره تالیف شده و مدتها خود آنها مورد مراجعه و استناد بوده و بعد برای استفاده مردم ادوار متعاقب، همان اصول، ملخص شده و کتابهای مانند «امالی» و «عیون الاخبار»^۱ به وسیله شیخ صدوق^۲ و کتب دیگر به وسیله دانشمندان دیگر از تلخیص آنها به وجود آمده است. اصول چهار گانه مشهور کتاب: «کافی»^۳ و پس از آن کتاب «من لا یحضره الفقیه»^۴ و «تهذیب» و

۱. «مدینه العلم» که به گفته برخی، یکی از اصول معتبره شیعه است و به قول او شیعه را پنج اصل است: «کافی» تألیف شیخ کلینی و «من لا یحضره» و «مدینه العلم» تألیف شیخ صدوق و «تهذیب» و «استبصار» تألیف شیخ طوسی. صاحب روضات در ذیل شرح حال ابن بابویه (شیخ صدوق) و تعدید کتب او نوشته است: «اما کتاب «مدینه العلم» که بعضی از علمای ابرار آن را پنجمین اصل شمرده بعد از زمان علامه و شهیدین با همه اهمیتی که علمای ما، در تحصیل و پیدا کردن آن داشته و پولهای گزافی که در این راه خرج می کرده اند خبر و اثری از آن به دست نیامده فقط نقل شده که پدر شیخ بهاء الدین عاملی این کتاب را داشته است».

۲. ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی معروف به «ابن بابویه» و ملقب به «صدوق»، استاد شیخ مفید و رئیس محدثان و فقیه حافظان و چنان است که علامه حلی درباره اش گفته است:

«در میان محدثان قم از حیث کثرت حفظ و علم بی نظیر بوده است». قریب سیصد تألیف نفیس برای وی نقل شده که از آن جمله است کتاب «من لا یحضره الفقیه».

علی بن حسین پدر شیخ صدوق نیز مردی عالم و ثقة بوده است. محدث قمی از شهید اول، بنا به محکی از کتاب «ذکری» وی، نقل کرده که گفته است «اصحاب به واسطه کثرت و ثوق و اعتمادی که به علی بن بابویه داشتند هنگامی که به نصی دسترسی نداشتند فتاوی وی را به جای نص می گرفتند و به آنها عمل می کردند». ابن ندیم نیز درباره ابن بابویه (علی بن حسین پدر شیخ صدوق) چنین گفته است:

«از فقیهان و ثقات شیعه است. به خط ابو جعفر محمد پسرش بر پشت جزوی این عبارت را «قد اجزت بفلان بن فلان کتب ابی علی بن الحسین، و هی مائتا کتاب...» نوشته دیدم».

پدر در سال ۳۲۹ (موافق عددی رحمة الله) وفات یافته و در قم دفن شده (در کتب معتبر آورده شده است که علی بن محمد سمری - چهارمین نائب از نواب اربعه در بغداد همان ساعت فوت ابن بابویه، خبر مرگ او را گفته است) و پسر در سال ۳۸۱ در ری وفات یافته و در محلی که هم اکنون به سبب انتساب به وی به «ابن بابویه» مشهور می باشد مدفون است.

۳. علامه طباطبایی (سید بحر العلوم) در رجال خود آورده که شهید اول در کتاب «ذکری» گفته است: «شماره احادیث کتاب کافی از مجموع احادیث که در صحیحهای ششگانه (صحاح است) جمع شده زیادتر است» بنا به منقول از «لؤلؤة البحرين» تألیف شیخ یوسف بحرینی، یکی از علماء احادیث «کافی» و «من لا یحضره الفقیه» و «استبصار» را استقصاء کرده بدین قرار که احادیث «کافی» ۱۶۹۷۹ که به اصطلاح متقدمان همه آنها «صحیح» و به اصطلاح متأخران ۵۰۷۲ از آنها «صحیح» و

«استبصار» که در مذهب شیعه پس از قرآن مجید مورد اعتماد و مرجع استناد است، به همت محمدین ثلاثه^۵ از همان اصول چهار صد گانه تلخیص گشته و برای عالم تشیع

۱۱۱۸ «موثق» و ۳۰۲ «قوی» و ۹۴۸۵ از آنها «ضعیف» است.

و احادیث مستندة «من لایحضر» ۳۹۱۳ و مراسیل آن ۲۰۵۰ حدیث می باشد و همه احادیث «استبصار» ۵۵۱۱ حدیث است.

۴. نام اصلی این کتاب «فقیه من لایحضره الفقیه» می باشد که گاهی در کتب اصحاب به رعایت اختصار از آن به کتاب «فقیه» و بیشتر به کتاب «من لایحضر» تعبیر می شود. محتمل است در این نامگذاری از محمد بن زکریای رازی پیروی شده باشد چه او در پزشکی به نام «طیب من لایحضره الطیب» کتابی نوشته و به هر حال مراد از این نام این است که این کتاب، خود فقیه کسی است که به یکی از فقیهان دسترسی نداشته باشد.

۵. این کلمه تقریباً اصطلاح شده و مراد از آن اشخاص ذیل است:

اول - ابوجعفر محمد بن یعقوب بن اسحق کلینی رازی ملقب به ثقة الاسلام و معنون به «مروج مذهب در رأس مائة ثلثة»

محدث قمی از کتاب «جامع الاصول» تألیف ابن اثیر نقل کرده که گفته است:

«ابوجعفر کلینی، امام است بر مذهب اهل بیت، دانشمندی بزرگ و فاضلی سترگ است که از مجددین مذهب امامیه در رأس مائة ثلثة به شمار رفته است». خود ابن اثیر در همان کتاب، بنا به نقل محدث مذکور، و هم به نقل علامه طباطبائی، پس از اینکه حدیث معروف منسوب به پیغمبر (ص) را به این عبارت «ان الله یبعث لهذه الامة عند رأس کل مائة سنة من یجدد لها دینها» از ابو داود نقل کرده در شرح آن بدین خلاصه گفته است: «این حدیث اشاره است به اینکه در آغاز هر «مائه» بزرگانی شهیر پدید می آیند که دین مردم را تجدید و مذاهب ایشان را که از مجتهدان و امامان خود در آنها تقلید می کنند نگهداری می نمایند. مذاهب مشهوره اسلام که در همه اقطار زمین مدار مسلمین بر آنها می باشد عبارت است از مذهب شافعی و ابوحنیفه و مالک و احمد و مذهب امامیه... از مجددان مذهب امامیه در آغاز مائة نخست محمد بن علی، باقر، و در رأس مائة دوم علی بن موسی الرضا و بر رأس مائة سیم ابوجعفر محمد بن یعقوب کلینی رازی و بر رأس مائة چهارم سید مرتضی بوده اند».

از تألیفات کلینی که از «اجل کتابهای اسلامی و اعظم تألیفات مذهب امامیه و از تصنیفات بی نظیر» شمرده شده است کتاب «کافی» است. کلینی در تألیف این کتاب که نخستین اصل از اصول چهارگانه مذهب شیعه است بیست سال رنج برده و نتیجه رنج بیست ساله خود را به عنوان کتاب «کافی» از خود به یادگار گذاشته و عالم تشیع را تا ابد مرهون زحمات گران قیمت خود کرده است. کلینی در سال ۳۲۹ (که به سال تناثر نجوم معروف است) در بغداد وفات یافته و در همان شهر دفن شده است.

دوم - ابوجعفر محمد بن علی معروف به شیخ صدوق که چنانکه در شرح حالش گفته شد کتاب «من لایحضره الفقیه» که اصلی دیگر و دومین اصل از اصول چهارگانه است از تألیفات وی می باشد. سیم - ابوجعفر محمد بن حسن بن علی طوسی معروف به «شیخ الطائفة» و «شیخ طوسی» از مجتهدان بزرگ مذهب و در حقیقت رئیس مجتهدان است. در ماه رمضان از سال ۳۸۵ متولد شده و در سال ۴۰۸ به عراق رفته و در بغداد قریب پنج سال نزد شیخ مفید و قریب بیست و سه سال نزد

این سرمایه‌های علمی گرانبها به یادگار مانده است.

چون دوره غیبت کبری فرا رسید و دست پیروان از دامان امام ظاهر کوتاه گشت ناگزیر پای اجتهاد به میان آمد و لازم شد سرمایه احادیث و روایات که در دوره حضور به وسیله محدثان تهیه گردیده به کار افتد. پس ناچار به مسائلی از «اصول» نیاز افتاد و مباحث آن مورد توجه شد و کم‌کم میان دانشمندان شیعه موضوع فحوص و مورد بحث قرار یافت. پس گروهی از ایشان در تحصیل احکام فقهی کم و بیش به آن مسائل استناد جسته و گروهی دیگر چون این فن به وسیله مخالفان وجود یافته و مورد استفاده و استناد ایشان شده بود، استفاده از اصول و استناد به مسائل آن را روا ندانسته و با اعمال آن قواعد و مسائل مخالفت ورزیده و بس آیات قرآن مجید و احادیث اخباری را که از اهل بیت روایت است قابل پیروی و کافی دانسته‌اند، بلکه برخی از اینان به اندازه‌ای در تفریط خویش افراط کرده که حتی از عمل به ظواهر آیات قرآن مجید نیز خودداری و منع نموده و تنها همان احادیث و اخبار را مناط تحصیل حکم و مدار تطبیق عمل قرار داده‌اند.

در نتیجه اختلاف یاد شده از همان اوقات میان دانشمندان مذهب شیعه در موضوع طریق و طرز استنباط مسائل فقه و احکام مربوط به عمل، مخالفت پدید آمده و در حقیقت عالمان فقه به دو دسته انقسام یافته‌اند:

۱- عالم «اخباری» یا «محدث»

۲- عالم «اصولی» یا «مجتهد»

مميزات و جهات اختلاف و فرق میان این دو دسته بسیار است. صاحب کتاب «منیة

شاگرد او سید مرتضی تلمذ کرده و پس از آن مدت دوازده سال در بغداد بر کرسی افاده و تدریس نشست و به واسطه فتنه‌ای که در بغداد به هم رسیده و کتب و کرسی او را که خلفا به وی داده بودند (آن کرسی به داناترین دانشمند عصر اختصاص می‌داشته است) سوخت، ناگزیر به نجف مهاجرت کرده و دوازده سال دیگر که زنده بوده در نجف به تدریس مشغول گشته است. محدث قمی نوشته است: «فضلاء شاگردان وی، که همه مقام اجتهاد داشته‌اند، از دانشمندان خاصه، افزون از سیصد تن و از علماء عامه عده‌ای بیشمار بوده‌اند». کتاب «تهذیب» و «استبصار» که دو اصل دیگر از چهار اصل معتبر می‌باشد از جمله تألیفات زیاد و نفیس اوست. شیخ طوسی در سال ۴۶۰ در نجف وفات یافته و در همانجا دفن شده است.

الممارسین فی اجوبه سؤالات الشیخ یاسین» بنا به نقل صاحب روضات، میان این دو فرقه چهل فرق قائل شده که سی فرق از آنها را صاحب روضات نقل کرده است.

سید محمد دزفولی که از علمای متأخر است به گفته خود از کتابهایی مانند «منیه الممارسین»^۱ و «لسان الخواص»^۲ و «منبع الحیوه»^۳ و چند رساله و کتاب دیگر، فروق و ممیزات میان این دو دسته را جمع کرده و از همه آنها کتابی به نام «فاروق الحق» که بر ۸۶ فرق اشتمال دارد تدوین کرده است.

از آن همه ممیزات که برای این دو دسته گفته شده و در موقع خود برخی از آنها یاد خواهد شد در این دیباچه همین اندازه کفایت می‌کند که دانسته شود: محدث و اخباری کسی است که مدارک و ادله استنباط احکام شرعی به عقیده او از دو امر: کتاب و سنت (بلکه به عقیده برخی از ایشان تنها سنت) افزون نمی‌باشد یعنی زیاده‌تر از دو اصل قائل نیست و مجتهد و اصولی، کسی است که علاوه بر دو دلیل یاد شده به دو اصل دیگر نیز قائل است، یعنی در مقام استنباط حکم شرعی دلیل «عقل» و «اجماع» را نیز معتبر می‌داند و بدانها استناد می‌کند.^۴

۱. مؤلف این کتاب شیخ عبدالله بن حاج صالح سماهیجی بحرینی است. از امور شگفت‌انگیز این است که این مرد خودش اخباری صرف بوده و به مجتهدان بد می‌گفته و پدرش حاج صالح از مجتهدان صرف بوده و به دانشمندان اخباری ناسزا می‌گفته است.

وفات شیخ عبدالله در شب چهارشنبه ۹ ماه جمادی الثانیه از سال ۱۱۳۵ در بهبهان واقع شده است. فعلاً که این اوراق برای بار چهارم به چاپ می‌رسد نسخه‌ای از تألیف نامبرده نزد نگارنده موجود است.

۲. تألیف ملا رضی قزوینی می‌باشد که کتاب (تاریخ علمای قزوین) نیز از تألیفات اوست و به سال ۱۰۹۶ هجری قمری فوت شده است.

۳. تألیف سید نعمت الله موسوی جزائری است که به سال ۱۱۱۲ وفات یافته است.

۴. از باب مقایسه این دو طریق با مذاهب چهارگانه اهل سنت می‌توان گفت: طریق اخباری، از لحاظی، نزدیک است به مذهب احمد حنبل و طریق اصولی، از جهتی، شبیه است به مذهب ابوحنیفه، طریق اخباری چون از لحاظی دیگر نزدیک و شبیه است به مذهب «ظاهریه» (پیروان داود ظاهری) از این رو بر «اخباریین» عنوان «ظاهریین» نیز اطلاق شده چنانکه صاحب روضات پس از اینکه از شمس الدین نقل کرده که در شرح خود بر «طوالج» گفته است: «حشویه کسانی هستند که می‌گویند دین، فقط از کتاب و سنت تلقی می‌شود و به دست می‌آید» چنین نوشته است: «و این قول، به عین

به هر جهت پیش از غیبت کبری برای به دست آوردن احکام شرعی و تکالیف دینی این اختلاف سلیقه راه نداشته و وجود نیافته و پس از فرا رسیدن زمان غیبت کبری که از ۳۲۹ هجری قمری آغاز شده، چه چهارمین نایب خاص «از نواب اربعه»^۱ و اندک زمانی پس از وی ابن جنید^۲ می‌باشد چون آن دو در گذشته‌اند و نوبه به شیخ مفید^۳ رسیده

گفتار اخباریون از اصحاب ما است پس لفظ «حشویه» مرادف است با لفظ «ظاهریه» چنانکه پیش از این گفته شد.

۱. این چهارتن که در زمان «غیبت صغری» که از سال رحلت امام یازدهم حضرت امام حسن عسگری (ع) (۲۶۰) شروع و در سال ۳۲۹ خاتمه یافته به مقام نیابت فائز شده‌اند به ترتیب عبارتند از:

۱- ابوعمر و عثمان بن سعید عمروی

۲- ابوجعفر محمد بن عثمان بن سعید عمروی. گفته‌اند که او مدت پنجاه (۱۰) سال از ناحیه مقدسه نیابت داشته است و در ماه جمادی الاولی از سال ۳۰۴ یا ۳۰۵ هجری قمری در گذشته است. عثمان از طرف امام دهم و امام یازدهم (حضرت هادی و حضرت عسگری «ع») در زمان هر یک منصوب شده. شیخ طوسی از احمد بن اسحاق قمی روایت کرده که وی گفته است روزی بر ابوالحسن علی بن محمد (ع) (حضرت هادی) وارد شدم و به وی گفتم: من گاهی مسافرم و گاهی حاضر لیکن همیشه برایم میسر نیست که به حضورت برسم پس گفته که را بپذیرم. و از فرمان ساخته ابن ابی عقیل بوده و پس از او شیخ فاضل ابن جنید و این دو دانشمند از بزرگان طبقه هفتم می‌باشند. لیکن طبقه ابن ابی عقیل مقدم است بر طبقه ابن جنید زیرا ابن جنید از مشایخ و استادان شیخ مفید است در صورتی که ابن ابی عقیل از مشایخ جعفر بن محمد بن قولویه است که او استاد شیخ مفید بوده است.

از ابن ابی عقیل و ابن جنید در کتب فقها به لفظ «قدیمان» تعبیر می‌شود چنانکه از محقق حلی و شاگردش علامه به لفظ «فاضلان» و زمانی به لفظ «حلیان» (مراد از «حلی» به لفظ مفرد ابن ادریس است) و از شیخ مفید و شیخ طوسی به لفظ «شیخان» تعبیر می‌گردد.

۲. ابوعلی محمد بن احمد بن جنید بغدادی مشهور به «اسکافی» و ملقب به «کاتب» به گفته سید بحر العلوم «از اعیان طائفه و اعظم فرقه و افاضل قدماء امامیه است. علم و فقه و ادب و تصنیف او از دیگر دانشمندان قدیم بیشتر، تحریرش بهتر، و نظرش دقیقتر می‌باشد. متکلم، فقیه، محدث، ادیب و بالجمله در علوم متنوع ماهر بوده است. در فقه، کلام، اصول، ادب و جز اینها نزدیک به پنجاه تألیف داشته است».

شیخ طوسی و برخی دیگر با همه تمجیدی که از او و از کتبش کرده وی را عامل به قیاس دانسته و از این جهت نسبت به او و کتبش عیب‌جویی کرده‌اند. شیخ مفید که از شاگردان ابن جنید است کتابی به عنوان «النقص علی ابن الجنید فی اجتهاد الرأی» نوشته و بر استاد خود از لحاظ اجتهاد به رأی، یعنی قیاس، رد و نقض کرده است. از جمله تصنیفات ابن جنید بنا به نقل روضات، و غیر آن، کتاب «تهذیب الشیعه لاحکام الشریعه» می‌باشد که بنا به منقول از شیخ طوسی، قریب بیست مجلد بوده است. ابن جنید آرای ابن ابی عقیل را پسندیده و آنها را تقویت و تهذیب کرده است ابن جنید یا شیخ کلینی معاصر بوده و به گفته محدث قمی در سال ۳۸۱ قمری در ری وفات یافته است.

تالیف و تحقیقات آن دو دانشمند را پسندیده و به طرز استدلال و استناد ایشان اعتماد کرده و کتب و آرای آنان را در نظر سید مرتضی^۱ و شیخ طوسی، و دیگر شاگردان خویش،

۳. ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان بن عبدالسلام بغدادی معروف به «ابن معلم» و ملقب به «شیخ مفید». ابن ندیم، که با وی همعصر بوده درباره اش گفته است:

«ریاست متکلمان شیعه در عصر ما به او اختصاص دارد. در فن کلام بر دیگران تفوق دارد در فطانت، دقیق و در فکر و انتقال، سریع است من او را دیده‌ام بر همه اقران برتری دارد.»

شیخ مفید در علم و فضل و عدالت و جلالت رئیس مشایخ شیعه و فخر عالم اسلام است. علمای عامه درباره اش گفته‌اند: «شیخ مشایخ امامیه رئیس فقه و کلام و جدل است» در شرح حال وی گفته شده: «شبهها بسیار کم می‌خوایده و بیشتر بیدار بوده و به نماز یا مطالعه یا تدریس یا تلاوت قرآن اشتغال داشته است». دانشمندان مذهب شیعه که پس از وی آمده‌اند، همه بی‌واسطه و مستقیم یا به واسطه و غیر مستقیم، از مکتب او استفاده کرده‌اند.

شیخ طوسی و استادش سید مرتضی هر دو بی‌واسطه شاگرد شیخ مفید بوده‌اند. نزدیک به دویست تالیف برای وی نقل شده است.

ولادتش در یازدهم ذی‌قعدة ۳۳۶ هجری قمری بوده، وفاتش در شب سوم ماه رمضان از سال ۴۱۲ در بغداد واقع شده است.

شیخ طوسی گفته است: «از روز وفات شیخ مفید روزی بزرگتر و مهمتر از حیث زیاد بودن مردم برای نماز و بسیار شدن گریه مخالف و مؤالف دیده نشده است» گفته‌اند: مهیار دیلمی در مرثیه او قصیده‌ای غرا گفته و هم گفته‌اند که: «حضرت امام عصر (ع) او را به اشعاری، که بر قبرش نوشته یافته‌اند، مرثیه گفته است».

۱. ابوالقاسم علی بن حسین بن موسی بن ابراهیم بن امام موسی کاظم (ع) مشهور به «سید مرتضی» و ملقب به «علم الهدی» در علوم متنوع، عالم و متبحر و در فنون مختلف صاحب تالیفات نفیس و نافع است.

علامه حلی درباره تالیفات وی گفته است: «از زمان سید تا این زمان که ۶۹۳ می‌باشد علماء امامیه از کتب سید استفاده کرده‌اند پس در حقیقت سید، رکن و معلم ایشان است» ابن اثیر او را از مجددان مذهب امامیه در رأس مائه چهارم دانسته، خواجه نصیر الدین طوسی هرگاه به مناسبتی نام سید را در میان درس می‌آورده با کلمه «صلوات الله علیه» ادا می‌کرده است. سید از شاگردان شیخ مفید و از استادان شیخ طوسی و ابن براج بوده به شیخ طوسی ماهی ۱۲ دینار و به ابن براج ۸ و به دیگر شاگردان خود سالی ۱۲ دینار وظیفه می‌داده است. یکی از دیهه‌های خود را برای مصرف خصوص کاغذ فقها وقف کرده است!! سی سال به عنوان نقابت و امارت حاج و حرمین و نظارت مظالم از طرف خلیفه منصوب بوده و در این مدت سمت «قاضی قضاة» را نیز داشته و به عنوان «نقیب الطالبین» هم خوانده شده است. عنوان «ثمانینی» و «ذوالثمانین» از عناوینی است که هم بر سید اطلاق شده، بدین مناسبت که متخلفات وی، از غالب چیزها، هشتاد بوده است. گفته‌اند: هشتاد هزار مجلد کتاب که همه از تصنیفات یا محفوظات و مقروآت سید بوده از وی باقی مانده اموال و املاک او از حوصله توصیف و شمار فزونی داشته است. دیوان شعرش بیش از بیست هزار شعر دارد. به هر حال پنج روز به آخر ربیع الاول از سال ۴۳۶ هجری قمری به سن ۸۱ سالگی وفات یافته است. ولادتش به سال ۳۵۵ بوده است.

به نیکی یاد کرده و جلوه و رواج داده و از این رو شاگردان وی در این فن به تالیف دست زده و کتابهایی از خود باقی گذاشته‌اند. چنانکه سید مرتضی کتاب «الذریعه» و «مسائل خلاف» و جز اینها را در این فن نوشته و شیخ طوسی کتاب «عُدَّة الاصول» را تألیف کرده است (خود شیخ مفید نیز کتابی در اصول نوشته که بنا به نقل صاحب «الذریعه» نجاشی این کتاب را یاد کرده و علامه کراچکی آن را در کتاب «کنزالفوائد» خود که چاپ شده مندرج ساخته است. گفته‌اند این کتاب با اختصاری که دارد بر همه مباحث اصول مشتمل است).

از زمان شیخ طوسی تا قریب یک قرن پس از وی تفکر و تحقیق و اجتهاد در مسائل فقه از رواج و رونق افتاده، چه شاگردان شیخ طوسی به قوت اجتهاد شیخ سخت اعتماد داشته‌اند پس آرای وی را بی چون و چرا می‌پذیرفته و در حقیقت به تقلید از وی قناعت می‌کرده‌اند لیکن چون نوبه به فقیه فحل ابن ادریس^۱ رسیده بر کلمات جدّ خود شیخ طوسی (جد مادری او بوده) اعتراض و ایراد وارد، و به حقیقت باب اجتهاد را مفتوح ساخته است و چون او در گذشته و این راه باز شده دانشمندانی که بعد از وی آمده‌اند به تحقیق و اجتهاد شروع کرده و در فن فقه و اصول به تالیفات محققانه پرداخته‌اند از جمله: محقق صاحب شرائع^۲ که به یک واسطه از شاگردان ابن ادریس به شمار می‌رود در فن اصول فقه

۱. محمد بن احمد بن ادریس حلی از بزرگان فقهای حله است. دانشمندی محقق و فقیهی متبحر بوده است. کتاب «تبیان» جد خود را مختصر کرده. از تألیفات معروف و مهم او کتاب «السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی» می‌باشد. ابن ادریس در سال ۵۹۸ به سن ۵۵ سالگی وفات یافته است.

۲. ابوالقاسم، نجم الدین، جعفر بن حسن حلی، یگانه دوران و شیخ فقیهان است. ابن داود که شاگرد او بوده درباره استاد چنین گفته است: «نجم الدین ابوالقاسم، مدقق، علامه، یگانه عصر و از همه اهل زمان خود سخنورتر و از همه در اقامه حجت قویتر و در استحضار خاطر سریعتر بود» علامه حلی و برادرش شیخ رضی الدین، علی بن یوسف خواهرزاده و شاگرد و تربیت شده محقق بوده‌اند. سید ابن طاووس (عبدالکریم) نیز از شاگردان محقق است. وزیر شرف الدین پسر مؤید الدین علقمی؛ وزیر مستعصم خلیفه عباسی، نیز از محضر درس محقق استفاده کرده است. ابن وشاح که یکی دیگر از شاگردان محقق و از علمای نامدار زمان خویش، و ادیب و شاعری زبردست بوده، در طی اشعاری که به محقق نوشته چنین آورده است:

یا واحد الدهر یا من لا له ثان

یا جعفر بن سعید یا امام هدی

کتاب «نهج الوصول الی معرفه الاصول» و غیر آن را تألیف کرده و شاگردش علامه حلی^۱ بیش از پیشینیان شیوه اجتهاد و استناد به اصول را در کتب خود معمول داشته و در این فن کتاب «تهذیب الوصول الی علم الاصول» و «کتاب النکت البدیعه فی تحریر الذریعه»

فانت سیداهل الفضل کلهم

لم یختلف ابدأ فی فضلک ائنان

محقق علاوه بر مقام شامخ و کم نظیری که در تحقیق فقه، اصول، تفسیر، حدیث و ادب داشته گاهی هم شعر می‌گفته اشعاری که از وی نقل شده بسیار محکم و پخته است، از استادان معروف محقق یکی فقیه بزرگوار شیخ نجیب الدین ابن نما و دیگری سید فخار بن معد موسوی می‌باشد. محقق طوسی پس از فتح بغداد برای ملاقات محقق حلی به حله رفته و مخصوص به مجلس درس وی حاضر شده و از او خواهش کرده که درسش را تمام کند. درس در موضوع «استحباب تیاسر» (نسبت به قبیله عراق) بوده خواجه طوسی اشکالی دقیق بر محقق حلی وارد آورده و پاسخی دقیق و لطیف شنیده است (خواجه نظیر جواب این مباحثه را در موضوعی از شرح خود بر اشارات آورده که محتمل است این مباحثه، مایه آن انتباه یا اطلاع حلی بر آن مطلب موجب این جواب شده باشد). محقق را در فقه، اصول، منطق و غیر آن تألیفاتی است نفیس که معروفتر از همه، در این دوره کتاب «شرایع الاسلام» است در فقه، کتاب «المعارج» در اصول فقه نیز از جمله تألیفات محقق است. کتابی در منطق نوشته که در غالب کتب تاریخ رجال به نام «الکهنه» ضبط شده و به عقیده نگارنده (چنانکه در حواشی خود بر روضات توضیح داده‌ام) نام این کتاب «اللهنه» می‌باشد. این کتاب را محقق به عنوان مقدمه برای کتاب دیگر نوشته. گمانم اینکه کتاب «المسلک فی اصول الدین» باشد و به این مناسبت آن را به نام «اللهنه» که از جمله معانی لغوی آن (مایتعلم به قبل الغداء) می‌باشد نامیده است. نسخه‌ای خطی از این کتاب را، چنانکه یاد دارم، به طور سرسری و اجمال قریب پانزده سال پیش دیده‌ام. وفات محقق در بامداد روز پنجشنبه ۱۳ ماه ربیع الثانی از سال ۶۷۶ هجری قمری اتفاق افتاده و تولدش در سال ۶۰۲ بوده است.

۱. ابومنصور، جمال الدین حسن بن سدید الدین یوسف بن علی بن مطهر حلی، مشهور به «علامه» است که به عنوان «آیت الله» خوانده شده است.

مقام علم و عمل و کثرت تألیف و تحقیق او در علوم معقول و منقول و هم خدمات مذهبی وی معروفتر و بیشتر از آن است که لازم یا ممکن باشد در این حواشی تشریح گردد. در علوم نقلی از محقق حلی و در علوم عقلی از محقق طوسی استفاده کرده است. گفته‌اند: تصنیفات علامه بر ایام زندگی او، از آغاز ولادت تا زمان وفات، توزیع شده هر روزی را به قولی هزار بیت و به قول محقق خوانساری سی بیت رسیده است. از خصوصیات علامه که در این موضع قابل ذکر می‌باشد این است که چون خدا بنده به ارشاد وی، به شرحی که در کتب مسطور است، تشیع اختیار نموده، می‌خواستند است که همواره، در سفر و حضر، علامه از وی منفک نباشد از این رو فرمود برای علامه - که پیوسته به تربیت اهل علم دل بسته بود - «مدرسه سیاره» تشکیل دهند تا در سفر نیز بتواند طالبان علم را چنانکه می‌خواهد تربیت کند. این مدرسه که مشتمل بر حجره‌هایی از چادر بوده در هر منزلی که فرود می‌آمدند دائر می‌شده و اهل علم به افاده و استفاده و تدریس و تدریس خویش مشغول می‌گشته‌اند. علامه در یازدهم ماه رمضان (یا ۱۱ روز به آخر آن مانده) از سال ۶۴۸ متولد شده و در روز شنبه ۲۱ محرم الحرام ۷۲۶ وفات یافته است.

و کتاب «غایه الوصول...» و کتاب «منتهی الوصول الی علمی الکلام و الاصول» و کتاب «نهج الوصول الی علم الاصول» و جز اینها را نوشته است.

کتاب «تهذیب الوصول» علامه بیشتر از کتب دیگر وی در این فن مورد توجه علما گشته و جمعی از دانشمندان فاضل بر آن شرح نوشته‌اند.

صاحب روضات گفته است: «شرحی که امیر جلال الدین استرآبادی^۱ بر کتاب تهذیب نوشته از دیگر شروحنی که در دست می‌باشد: مانند شرح عمیدی^۲ و ضیائی^۳ و فخری^۴ و منصور^۵ از همه بهتر است از این رو چنانکه به یاد داریم شهید دوم در بعضی از مواضع از

۱. جمال الدین عبدالله حسینی جرجانی که بنا به نقل از «ریاض العلماء» از شاگردان محقق کرکی بوده و به گفته برخی دیگر، از معاصران او بوده نه از شاگردان وی، مردی صاحب نظر، دقیق و محقق بوده در زمان شاه اسمعیل اول به صدارت رسیده و می‌خواسته است، غیاث الدین منصور شیرازی را (که بعداً در زمان شاه طهماسب اول به سال ۹۳۶ به صدارت رسیده و به لقب «صدرالصدور» ملقب گشته) در صدارت با خود شریک سازد وی از شرکت استنکاف کرده. تاریخ تولد و وفاتش به طور تحقیق بر نگارنده معلوم نیست تاریخ فراغش از شرح تهذیب در اواسط ربیع الاخر از سال ۹۲۹ هجری قمری بوده است.

۲. عمیدالدین، عبدالمطلب بن محمد حسینی حلی خواهرزاده علامه حلی است که بر کتاب «تهذیب» او شرحی به نام «منیة البیب» نوشته و هم بر کتاب «نهج المسترشدین» علامه شرحی به نام «تبصرة الطالبین» و نیز شرحی بر کتاب «قواعد» علامه نوشته به نام «کنز الفوائد فی حل مشکلات القواعد». شرحی نیز بر کتاب «انوار الملکوت» علامه، که شرح بر کتاب «الیاقوت» تألیف ابن نوبخت می‌باشد، نوشته. تألیفات دیگر نیز، در روضات و جز آن برای عمیدی نقل شده است.

عمیدی شب نیمه شعبان از سال ۶۸۱ هجری قمری در حله متولد شده و شب دوشنبه دهم شعبان از سال ۷۵۴ در بغداد وفات یافته است.

۳. ضیاء الدین عبدالله بن محمد بن علی بن اعرج حسینی، برادر سید اجل سید عمیدالدین است وی نیز مانند برادر خود مردی با دقت و محقق بوده است و هر دو شاگرد و خواهر زاده علامه حلی و از مشایخ اجازه شهید اول می‌باشند.

۴. ظاهراً مراد، فخر المحققین پسر علامه باشد. چه او نیز بر این کتاب پدر خویش شرحی نوشته به نام «غایة السؤل فی شرح تهذیب الاصول». صاحب روضات؛ در شرح حال فخر المحققین گفته است نسخه‌ای از این شرح نزد من موجود است و از غرائب آراء این است که فخرالمحققین گفته است: «علاوه بر اینکه نهی، در عبادات موجب فساد نیست صحت عبادت را هم اقتضا می‌کند. و این همان قول ابی حنیفه است و لازم این رأی این است که الفاظ عبادات برای مہیات و معانی صحیح وضع شده باشد...»

۵. منصور بن عبدالله شیرازی مشهور به «راستگو» به گفته صاحب روضات فقیهی فاضل و از معاصران شهید دوم بوده است.

این شرح نقل کرده و این خود دلیلی است کافی و معتبر برای اعتبار آن شرح.

شهید اول^۱ به عنوان جمع میان دو شرح عمیدی و ضیائی که بر تهذیب علامه می‌باشد، کتابی نوشته و در حقیقت کتاب او نیز شرح دیگری است بر کتاب تهذیب. کتاب ابن حاجب که به نام «مختصر حاجبی» شهرت یافته و اندکی پیش از کتب علامه تألیف شده در طی چند قرن مورد توجه شده و دانشمندان شیعه نیز بر آن حواشی و تعلیقات نوشته و آن را موضوع تدریس و تدریس قرار داده‌اند.

شهید ثانی^۲ کتاب نفیس «تمهید القواعد» را تألیف نموده پس از وی پسرش شیخ

۱. ابو عبدالله محمد بن شیخ جمال الدین مکی بن شیخ شمس الدین محمد عاملی، مشهور به «شهید» و «شهید اول» که به گفته بسیاری، پس از محقق از همه فقها، آفته می‌باشد. جلالت قدر و علو شأن و توصیف مقام زهد، علم و فضل او برتر از این است که با این عبارات مختصر و شکسته بسته حقیقتش ادا گردد.

شیخ حر عاملی درباره او چنین نوشته است: «عالم ماهر، فقیه، محدث، ثقة، متبحر، کامل، جامع فنون عقلی و نقلی، زاهد، عابد، ورع، شاعر، ادیب، منشی، یگانه روزگار و بی نظیر در زمان خود بوده است بیشتر از طرق «اجازات» علماء به این فقیه کم نظیر منتهی می‌شود. مشایخ اجازه وی علاوه بر فخر المحققین و عمیدی و ضیائی از حناصه و عامه زیاد است خودش بنا به نقل محدث قمی، و غیر او، در اجازهای که به ابن خازن داده چنین نوشته است: «... من از چهل تن از علماء مکه و مدینه و بغداد و مصر و دمشق و بیت المقدس و مقام خلیل که همه از علماء عامه‌اند روایت می‌کنم».

از تألیفات مشهور و متداول او کتاب «اللمعة الدمشقیة» می‌باشد که به گفته شیخ حر عاملی در طی یک سالی که در قلعه شام محبوس بوده، در مدت هفت روز نوشته در صورتی که از کتب فقه جز «المختصر النافع» کتابی دیگر با خود نداشته است!! و این کتاب به گفته شهید دوم در آغاز شرحش بر لمعه، به خواهش شمس الدین محمد، آوی که از اصحاب علی بن موید ملک خراسان بوده، نوشته شده است. گفته شده نخستین کسی که از علما به لقب «شهید» ملقب گشت محمد بن مکی بوده و هم او نخستین کسی است که به تهذیب و تجرید «فقه» از اقوال مخالفان، اقدام کرده است. به حکم مفتی مالکی با شمشیر به شهادت رسیده! آنگاه رجم شده!! پس از آن سوزانده شده است!! شهادت وی در روز پنجشنبه نهم جمادی الاولی از سال ۷۸۶ هجری قمری به سن پنجاه سال واقع گشته است. از اشعار منسوب به اوست:

غنینا یناعن کل من لایریدنا
و من صدعنا حسبہ الصد و القلا

و ان کثرت اوصافه و نعوته
و من فاتنا یکفیه انا نفوته

۲. زین الدین بن نور الدین علی بن احمد عاملی که از بزرگان علمای شیعه و دارای تألیفات نفیس و بسیاری است، گفته‌اند: نخستین تألیف او کتاب «روض الجنان فی شرح الاذهان» و آخرین آنها «الروضة البهیة» می‌باشد این کتاب را که شرح بر «اللمعة الدمشقیة» می‌باشد در مدت شش ماه و شش روز نوشته است! قریب دو هزار کتاب، داشته که دویست کتاب از آنها به خط خود او بوده است!!

حسن^۱ کتاب «معالم الدین» مشهور به «معالم الاصول» را به رشته تحریر درآورده است. این کتاب چون هم مختصر، هم ساده و روان نوشته شده و هم در هر مسأله‌ای که مؤلف در آن وارد شده تقریباً همه اقوال مخالف و موافق را یاد کرده و دلایل مهم هر قولی را آورده و دلیل مردود بودن یا مقبول بودن آن را توضیح داده و قولی را که خود برگزیده به طور واضح و روشن به ثبوت رسانده است از این رو مورد توجه طالبان علم گشته به حدی که از موقع تالیف این کتاب، کتب اسلاف کم و بیش جای خود را به آن وا گذاشته و به تدریج مهجور شده است و کتب اخلاف با همه نفاست و دقت و تحقیق که در آنها هست نتوانسته است جای آن را بگیرد و آن را متروک سازد بلکه هنوز تا این عصر، تدریس و تدریس «معالم» رایج بوده و هست و دور نیست که تا «اصول» مطلوب باشد و فراگرفتن این فن را در جهان ظالبی به هم رسد، باز هم خواندن این کتاب متداول و معمول باشد. بسیاری از فضلا و دانشمندان، در طی این دو سه قرن بر این کتاب تعلیقه و حاشیه زده‌اند که به لحاظ تفصیل و دقت و تحقیق از همه آنها بهتر کتاب «هدایه المسترشدین»^۲

❖ (این کتب تألیفات خودش و نسخه‌هایی بوده که از کتب دیگران برداشته است) دقت نظر، جودت تقریر، پختگی و متانت عبارت، تهذب تحریر، احاطه و شمول بر مطالب، توضیح مقاصد، تشریح دقائق و مانند اینها از اوصاف عالیه، شاید از خصائص این فقیه بزرگ و از مختصات کتب او باشد شیخ محمد جزینی که یکی از شاگردان شهید دوم بوده کتابی در احوال شهید به نام «بغیة المرید» نوشته که صاحب روضات مقداری از آن را در کتاب خود نقل کرده از جمله در آنجا نقل شده که در آن کتاب چنین آورده است: «نخستین سالی که به خدمت وی وارد شدم دیدم شبها برای عیالش با خری که داشت همیشه می‌کشید و نماز صبح را در مسجد می‌گزارد و آنگاه برای درس و بحث می‌نشست مانند دریایی مواج و متلاطم. و مباحثی در درس خویش می‌آورد که به یاد دیگر علما نرسیده و از آنها غافل مانده بودند... همه کار خود را به فکر و بدن خویش انجام می‌داد، به واردین و میهمانان زیادی که داشت رسیدگی کامل می‌کرد بعلاوه اوضاع چنان بود که بیشتر اوقات ترس و هراس داشت و با همه این امور، که اگر کسی به یکی از آنها دچار باشد نمی‌تواند درباره یک مسأله بدیهی فکر کند، چنان تدریس و چنین تألیفاتی داشته است». تولد وی در ۱۳ شوال از سال ۹۱۱ و قتلش در سال ۹۶۶ هجری بوده است.

۱. ابومنصور جمال الدین حسن بن زین الدین، شهید دوم، از شاگردان مقدس اردبیلی و در عصر خود در فقه و حدیث و رجال و اصول، دانشمندی کم مانند بوده است. غره محرم از سال ۱۰۱۱ در «جبع» (از دیه‌های جبل عامل) وفات یافته است.

۲. شیخ محمد تقی بن میرزا عبدالرحیم اصلا از مردم ایوان کی بوده و در اصفهان سکنی داشته

می‌باشد.

پس از صاحب معالم، تا زمان حاضر نیز کتب بسیاری (شاید متجاوز از صد کتاب) در این فن نوشته شده که از همه معروفتر و متداولتر کتاب «قوانین اصول» تالیف میرزا ابوالقاسم قمی^۱ و کتاب «فصول» تالیف شیخ محمد حسین^۲ و «فرائد الاصول» تالیف شیخ انصاری^۳ و «مطراح الانتظار» تالیف میرزا ابوالقاسم کلانتری^۴ و کتاب «کفایه الاصول» تالیف آخوند خراسانی^۵ می‌باشد.

است. دقت نظر او از کتاب حاشیه‌اش بر اهل نظر روشن است. شیخ جعفر عرب، معروف به کاشف الغطا را داماد و شیخ محمد باقر پدر شیخ محمد تقی اصفهانی معروف به آقا نجفی را پدر بوده است؛ به سال ۱۲۴۸ هجری قمری در اصفهان وفات یافته است.

۱. ابوالقاسم بن مولی محمد حسن گیلانی که در عصر خود رئیس علمای ایران، مرجع فضلا و ملجأ مجتهدان بوده است. از جمله تألیفات سودمند و معروف اوست: کتاب «جامع الشتات» که فارسی و به عنوان «سؤال و جواب میرزای قمی» مشهور است. کتاب «غنائم» و «مناهج» نیز از تألیفات او است. به سن هشتاد سال در سال ۱۲۳۱ هجری قمری در قم وفات یافته است. و در همانجا مدفون و قبرش معروف است.

۲. شیخ محمد حسین بن میرزا عبدالرحیم که برادر و شاگرد شیخ محمد تقی صاحب حاشیه بر معالم است. در سال ۱۲۶۱ وفات یافته است.

۳. حاج شیخ مرتضی بن محمد امین شوشتری که به واسطه انتساب به جابر بن عبدالله به «انصاری» مشهور است. از بزرگان علمای متأخر می‌باشد. دانشمندان فقه و اصول که در این قرن اخیر پس از وی به مقامی از علم رسیده و شهرتی یافته‌اند همه از محضر شریف یا کتب نفیس او استفاده کرده‌اند. کتاب فرائدش در اصول و کتاب طهارت و متاجرش در فقه مورد استفاده و استناد فحول علما و موضوع بحث و درس عموم فضلا است.

از مقام زهد و عبادت او حکایاتی نقل شده. در بین متأخران هنگامی که به طور اطلاق لفظ «شیخ» گفته می‌شود مراد از آن شیخ انصاری است چنانکه پیشتر هرگاه «شیخ» در علوم نقلی گفته می‌شده منظور شیخ طوسی بوده است که «شیخ الطائفه» نیز خوانده شده و در علوم عقلی مراد پورسینا است که به لقب «شیخ رئیس» ملقب بوده است و مراد از «شیخان» در علوم نقلی شیخ مفید و شیخ طوسی می‌باشد و در علم کلام، ابوهاشم و ابوعلی جبائی می‌باشند. تولد شیخ انصاری به سال ۱۲۱۴ بوده و وفاتش شب ۱۶ جمادی الثانیه از سال ۱۲۸۱ هجری قمری در نجف واقع شده است. برای تولد و وفات وی گفته شده است: «غدیر، سال ولادت؛ فراخ، سال وفات» کلمه «ظهورالفساد» را نیز ماده تاریخ وفاتش گرفته‌اند و هم در تاریخ فوت و مدت عمرش گفته شده: «سال عمر شیخ و تاریخ وفاتش شصت و هفت».

۴. ابوالقاسم بن حاج محمد علی نوری تهرانی از شاگردان فاضل و مبرز شیخ انصاری است که در ۳ ربیع الثانی از سال ۱۲۲۶ هجری قمری متولد شده و در ۳ ربیع الثانی از سال ۱۲۹۲ وفات یافته و در مقبره ابوالفتوح رازی در جوار حضرت عبدالعظیم مدفون گشته است.

۵. مؤسس اصول عدل، مشید اساس فضل و محقق فحل، آخوند ملا محمد کاظم خراسانی که

چند کتابی که هم اکنون یاد شد و در این اواخر تالیف شده و همچنین برخی از کتب دیگر که در عصر حاضر به عرصه ظهور رسیده مانند «درر الفوائد» تألیف حائری یزدی^۱ هر یکی بیش و کم مورد توجه اهل علم هست و به تدریس و تدریس یا مراجعه و مطالعه افاده و استفاده از آنها به عمل می‌آید اما هیچ کدام از آنها مقام «کفایه» را احراز نکرده است.

کتاب «کفایه» گرچه همه کتابهایی را که پیش در اصول تألیف شده به کلی متروک و منسوخ نکرده لیکن بیش از همه آنها میان طالبان علم و صاحبان دقت و فضل رواج یافته و مورد استفاده و نظر گردیده است و کتابهایی را که پس از آن به دست مجتهدان و فضایی معاصر تألیف گشته به طور اطلاق از لحاظ تدریس و تدریس تحت الشعاع قرار داده است.^۲ تحریر و تهذیب^۳ توام با دقت و تحقیق که در این تألیف به کار رفته کفایت می‌کند که این کتاب را از دیگر کتب این فن برتر و مهمتر سازد. و آن را بدین پایه از معروف شدن و رواج یافتن که به راستی شایسته مقامش می‌باشد برساند. با همه اینها این نکته را نیز باید نگفته نگذاشت که مقام شامخ مؤلف این کتاب از لحاظ سبک تدریس، حسن بیان، جودت تقریر، سرعت انتقال و قوت فکر برای اثبات مطالب کتاب یا

به شمه‌ای از مراتب علم، عظمت مقام، تعلیم و تدریس، نفاست تألیف و جودت تحریر و تقریرش در بالا اشاره شده. این دانشمند بلند نظر، وسیع الصدور با شهامت که به همت و حکم او ایران دارای قانون اساسی و به ظاهر، مشروطه! شده به سال ۱۳۲۹ هجری قمری در نجف وفات یافته است.

۱. حاج شیخ عبدالکریم یزدی که از شاگردان مرحوم آخوند و مرحوم سید محمد فشارکی اصفهانی بوده و در حدود سال ۱۳۴۰ هجری قمری به قم منتقل شده و تأسیس حوزه کتونی قم از آثار اوست عالمی مدیر و مدبر بود و به سال ۱۳۵۵ در قم وفات یافت و در همانجا دفن شد.

۲. حواشی و تعلیقاتی چند بر کتاب «کفایه» نوشته شده که هر یک از آنها، از لحاظی قابل توجه است. نگارنده نیز بر برخی از قسمتهای آن تعلیقاتی دارد که شاید اگر روزی توفیق رفیق گردد تکمیل و در دسترس طالبان گذاشته شود.

۳. در مقدمه‌ای که پس از چاپ دوم این کتاب برای جلد اول فوائد الاصول (تألیف مرحوم شیخ محمد علی خراسانی از تقریرات استادش مرحوم آقا میرزا حسین نایینی) نوشته‌ام و به چاپ رسیده سیر اصول را از زمان تألیف معالم تا زمان تألیف کفایه به سه مرحله تقسیم کرده‌ام: ۱- مرحله بطو یا توقف ۲- مرحله بسط و تقدم ۳- مرحله تحریر و تلخیص. و آغاز مرحله تحریر و تلخیص در آن مقدمه، از زمان تألیف کفایه تشخیص شده است. برای اطلاع کامل به آن مقدمه مراجعه شود.

دفاع از آنها نیز کمال تأثیر را در متداول شدن آن داشته. چه مؤلف دانشمندش به واسطه سعه نفس، قوت روح، بلندی همت، بیان شیوا، تقریر رسا و ثباتی که با همه گرفتاری خود در کار تدریس و حفظ انتظام حوزه علمی داشته توانسته است در زمانی کم گروهی بسیار از طالبان علم را تربیت و تهذیب کند و راه دشوار اجتهاد را بر ایشان آسان نماید چنانکه بزودی این قوه در ایشان نشو و نما می‌یافته و در اندک مدتی به مقام شامخ اجتهاد فائز می‌شده‌اند.

هزارها دانشمند در دوره درس وی به والامقام اجتهاد نایل و در بلاد اسلامی پراکنده گشته و به تعلیم و تجلیل استاد و ترویج و تدریس کتاب پرداخته‌اند. در هر شهری از شهرهای ایران که مجتهدی یافت شود بی اغراق و بدون مبالغه، بی واسطه یا به واسطه از محضر سراسر فضل و ذوق و دانش آن مرد بزرگ استفاده برده و از خرمن تحقیقات وی خوشه چیده‌اند. فحول دانشمندانی که هم اکنون در نجف، (یا قم یا جاهای دیگر) مقامات علمی و درجات اعتباری دارند، مرجع تقلید و ملجأ اهل ایمان و توحیدند، همه در مکتب او تربیت شده و از عالی مجلس وی بهره برگرفته‌اند.

خلاصه آنکه، کتاب کفایه علاوه بر مزایا و جهاتی که در خود داشته و ترقی و تکمیل دانشمندان را ایجاب و از این رو ترجیحش را بر دیگر کتب این فن اقتضا می‌نموده، جهات یاد شده نیز موجب شده که این کتاب نفیس و کم نظیر مورد تجلیل و تکریم و موضوع ترویج و تدریس گردد تا بدین وسیله هم حق کتاب ادا شود و هم نسبت به مؤلف که سرمایه علمی دانشمندان و مجتهدان عصر حاضر از او و به وسیله او به دست آمده حق شناسی به عمل آید.

در این جا این قسمت نیز نگفته نماند که اختلاف سلیقه و نظر که از همان قرون اول میان دانشمندان اخباری و مجتهدان اصولی پیدا شده کم‌کم در قرون اخیر از مقام اختلاف علمی به مشاجرات عملی منجر گردیده و کم یا بیش این دو دسته درصدد ضعیف ساختن یکدیگر برآمده (حتی گاهی به تفسیق و تکفیر نیز تشبث نموده‌اند) و به اختلاف ازمه و امکانه، گاهی آن و زمانی این غلبه می‌یافته است تا اینکه تقریباً از زمان

ملا امین استرآبادی^۱ که به گفته خود، نخست اصولی بوده آنگاه اخباری شده تا زمان آقا باقر بهبهانی^۲ غلبه با اخباریین بوده است مولی امین استرآبادی و استادش میرزا محمد استرآبادی^۳ در ترویج طریق اخباری بسیار کوشیده‌اند، مخصوص مولی امین سخت با مجتهدان مخالفت داشته بلکه عداوت می‌ورزیده است پس در نتیجه تألیفات ایشان به ویژه کتاب «فوائد مدنیّه» که شاگرد به امر استاد خود تألیف کرده بازار اجتهاد کاسد و اساس تحصیل علم، متزلزل و فاسد گشته، اجتهاد متروک و فن و اصول مهجور و مجتهدان مغلوب شده‌اند به طوری که به گفته ابوعلی^۴ صاحب منتهی المقال پیش از اینکه آقا باقر به کربلا برود بلاد عراق به ویژه کربلا و نجف از علمای اخباری پر بوده و برخی از ایشان به حدی جهالت و تعصب می‌ورزیده‌اند که هرگاه کتابی از کتب فقها را

۱. محمد امین استرآبادی اخباری، که به گفته خودش در ابتدا به اصول توجه داشته و مدت چهار سال کتاب مختصر حاجبی را در شیراز نزد شاه تقی الدین محمد نسابه، که از علمای بزرگ و استادان سترگ بوده، با کمال دقت و تحقیق خوانده است. بعد به راهنمایی میرزا محمد استرآبادی به طریقه اخباریین گراییده و گرویده است، مردی فاضل و متتبع بوده، خودش در رساله دانشنامه شاهی، بنا به نقل صاحب روضات، برای اشاره به مقامات علمی و جهت اخباری شدن خود چنین آورده است: «... تا آنکه نوبت با علم العلماء... میرزا محمد استرآبادی رسیده است پس ایشان بعد از آنکه جمیع احادیث را به فقیر تعلیم کردند اشاره کرد که احیای طریقه اخباریین بکن... پس فقیر بعد از آنکه جمیع علوم متعارفه را از اعظم العلماء آن فنون اخذ کرده بودم چندین سال در مدینه منوره سر به گریبان فکر فرو می‌بردم و تضرع به درگاه رب العزه و... می‌کردم... به اشاره لازم الاطاعه امتثال نمودم و به تألیف کتاب «فوائد المدینه» موفق به مطالعه شریف ایشان مشرف ساختم پس تحسین این تألیف کردند...» وفاتش در مکه به سال ۱۰۳۶ یا ۱۰۳۱ یا ۱۰۳۶ هجری قمری واقع شده است.

۲. محمد باقر بن محمد اکمل که به «استاد اکبر» و «مروج مذهب» اشتهار یافته، دانشمندی محقق بوده و نزدیک به شصت کتاب نوشته است و پدرش از شاگردان مجلسی دوم (مجلسی دوم، خالوی جدۀ مادری بهبهانی بوده است) و ملا میرزای شیروانی مشهور به «مدقق» بوده است، به سال ۱۲۰۶ یا ۱۲۰۸ هجری قمری در کربلا که محل توقفش بوده وفات یافته است.

۳. محمد بن علی بن ابراهیم، سیدی متورع و فاضلی محقق و متتبع بوده در رجال، سه کتاب نوشته است: کبیر، متوسط و صغیر. کتاب رجال او از لحاظ متانت و درستی بهترین کتاب فن شمرده شده، از این رو آقا باقر بهبهانی بر آن تعلیقاتی نوشته است. مجاورت مکه معظمه را اختیار نموده و در همانجا به سال ۱۰۲۸ وفات نموده است.

۴. ابوعلی محمد بن اسماعیل که گفته‌اند نسبش به شیخ الرئیس پورسینا می‌رسد. از شاگردان آقا باقر بهبهانی و سید علی صاحب «ریاض» می‌باشد. اصلش از طبرستان ولادتش به سال ۱۱۵۹ هجری قمری در کربلا وفاتش به سال ۱۲۱۵ نیز در همانجا بوده است.

می‌خواسته‌اند بردارند به آن دست نمی‌زده بلکه به واسطه دستمال آن را برمی‌داشته‌اند...!! لیکن از هنگامی که آقا باقر به کربلا رفته و به کار ترویج اصول و اجتهاد دست زده و به تدریس و افاده و تألیف پرداخته و در نتیجه حسن بیان، تتبع فراوان، قوت حجت و برهان و استقامت و پافشاری او در کار، کار به جایی رسیده که به زودی اوضاع، وارونه گردیده عالم اخباری مغلوب و میدان برای مجتهدان و مروجان اصول خالی شده که به گفته میرزا محمد اخباری^۱ نیشابوری «محدث ماهر که عمر خود را به «قال الله و قال الرسول» صرف کرده بود بی اندازه خوار و زبون گشته و حتی علمای اخباری به فتوای بهبهانی از کربلا رانده شدند».

باری بحث درباره این اختلافات و تعصبات و توضیح افراط و تفریطی که در اصل موضوع از دو طرف به عمل آمده و تشریح اینکه این اعمال شایسته و بجا بوده یا چون به عالم اسلام زیان داشته، ناشایسته و بی جا بوده است در این موضع منظور نیست از این رو این رشته را در همین جا قطع می‌کنم و شرح قسمت سیر اصول در شیعه را، که آخرین قسمت این مختصر دیباچه است برای اینکه این قسمت نیز خلاصه شده باشد به نقل آنچه مولی امین در کتاب «فوائد مدنیه» خود نوشته خاتمه می‌دهم. وی چنین گفته است: "تا آنجا که من می‌دانم نخستین کس از علمای خاصه که از طریقه اصحاب ائمه (مرادش محدثین و اخباریین است) اعراض و بر اصول فقه که میان عامه متداول بوده اعتماد کرده، محمد بن احمد بن جنید است که حتی به قیاس هم عمل نموده و حسن بن علی

۱. محمد بن عبدالنبی معروف به میرزا محمد اخباری که در علوم معقول و منقول جامع بوده، بنا به نقل صاحب روضات، در کتاب رجال خویش خود را بدین گونه معرفی کرده است: «محمد بن عبدالنبی بن عبدالصانع معروف به محدث اخباری» جدش استرآبادی پدرش نیشابوری، مولدش هند منزلش مشاهد مشرفه است. در کلام، الهیات، حدیث، فقه، اصول، علم تطبیق و معارف و لطایف مهارتی کامل دارد در روز دوشنبه ۲۱ ذی قعدة الحرام از سال ۱۱۷۸ متولد شده و در سال ۱۱۹۸ به حج رفته و از آنجا به قصد تحصیل در نجف و پس از آن در کربلا مجاور شده و از آن پس به بغداد رفته و هشتاد کتاب در فنون نقلی و عقلی و شهودی نوشته است...» در زمان آغا محمد خان و فتحعلی شاه قاجار به ایران آمده و دوباره به عراق عرب برگشته و در حدود سال ۱۲۲۳ به سن ۵۵ سال مقتول شده است.

بن ابی عقیل، از آن پس شیخ مفید تصنیفات ایشان را دیده و پسندیده و ترویج کرده است. شاگردان شیخ مفید مانند سید مرتضی و شیخ طوسی نیز از استاد خود پیروی کرده‌اند پس بدین گونه آن طریقه میان دانشمندان بعد، قرنی پس از قرن دیگر شیوع یافته تا دوره علامه حلی رسیده است وی در تصنیفات خود بسیاری از قواعد اصول را به کار برده و بدانها ملتزم شده است. بعد از علامه، شهید اول و شهید دوم و گروهی دیگر از این کار تعقیب کرده‌اند...."

این بود مختصری از تاریخ چگونگی سیر «اصول فقه» که تقدیم آن به عنوان دیباچه این مختصر لازم می‌نمود و برای رعایت اختصار به طور اجمال تحریر شد. کتاب «تاریخ ادوار فقه» که سالها است نگارنده به تألیف آن شروع کرده و موانع و آفات، تعقیب و اتمامش را به تعویق افکنده شرح و تفصیل این موضوع را عهده دار می‌باشد امید آنکه خدای، تعالی شأنه توفیق عنایت فرماید تا این کتاب به همان گونه که منظور است بلکه بهتر از آن به اتمام رسد و به طوری که مأمول است، بلکه بیشتر از آن مورد عنایت دانشمندان و استفاده طالبان واقع گردد.



پښتونستان د علومو او انسانیت د مطالعاتو د مرستیالو
پرتال جامع علومو انسانیت